

THE TRAVELS IN EUROPE

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

MADUL SALTANA

BAHADUR K. C. I. E.



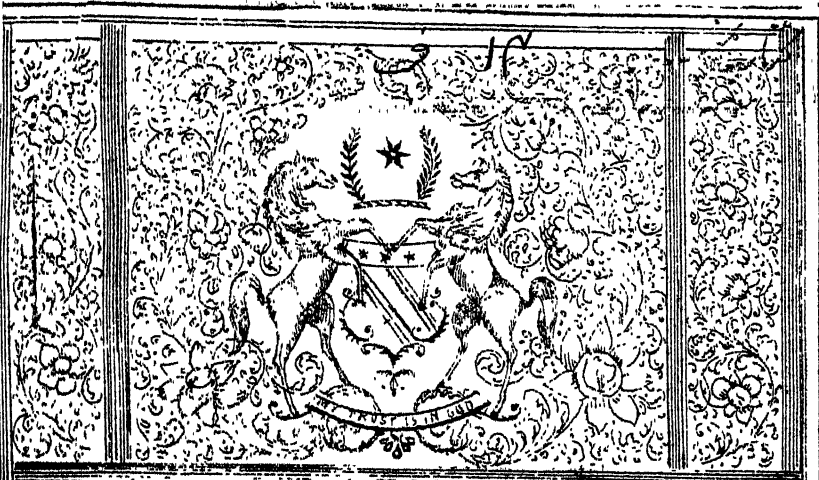
شانہ
ہوائی

وقایع مسافرت نواب سیٹھ

اشرف رفیع والا میر لائق علی جان عماد السلطنت

سر سلاخ جنگ کے سی ای ای بی بی

بسی و اہتمام اقل الاحیاء میر محمد شہر از ملک الکتاب
در دار الحکومت ممبئی برقیویر طبع در آمد



بسم الله الرحمن الرحيم

هر گونه ترقی که درین عصر از سفر دست یابد شوق مسافرت مملکت دور و دز است مخصوصاً
اشخاصی که نصیبشان شده است در هر که رعایای دولت بنیه انگلیس اشقام یا بنده از دنیا
فایده عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بگردیاری که گذر کنیم علاوه بر تماشای اماکن خوش نما
و مناظر باصفای بنیم همه در تحت تصرف خودمان است اعلام نظر فرجام ما همه جاد و جبروت
برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای حکام
علیا حضرت ملکه خطه اسهل و انفع است این است که مادر مسافرت و سیاحت کوی سعادت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علنی از عیال از وزارت مملکت حیدرآباد و کن است عفا نمودم فراغتی حاصل شد
که یک دفعه دیگر از دیدار فرنگستان خطی ببرم پنچ سال مال قبل قریب سن نوزده سالگی چند ماهی
سفر بفرانسه و آلمان و روسیه و برنجار و آذربایجان

افزوده شده بیشتر قدر آتخیز را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امید دارم از ملاحظه حالات
و حرکات ملتیکه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور مخطمه در کف گفتار ایشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت مشخص و معلوم
آن علی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صید بی است که در این زمان
تصل رایجه اش بشام حدود شمال غربی هندوستان میرسد

بیشتر ملاحظه درستی کردن در سمت مل غریبه مخصوصاً در ممالک جرنیمی و فغانه و آنکستمان
بر حالیکه احتمال دارد تغییرات مئی بزرگ روی دهد خالی از نمانده و علم نیست آیا از این تبدلات
بتری حاصل شود یا ابتری و آیا این تغییرات که لابد بر محصولات می افزاید و بهم مخارج عساکر
کاب را زیاده میکند در عوض باعث نیست و آسایش رعیت میشود و اهلان مردم سالم و محفوظ
مانند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون میشود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان تسخیر
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال و اربابان
سیاست بشود و بهم یو ثاقو ناب و اضطراب محکومین بفرزاید پس هر چه بیشتر وضع سیاسی دست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی ها که در ممالک بارده سار و ساری است از میان برد
نیترد و در باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی نا که در حقیقت مثل عالم ناشی شده
ای ما بهمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
نخور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت باشد بلکه
بسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب بنسیم و در حقیقت خیلی بکشم ناخونده پس آیا
فقط حکمت های ملتیکه غریبه باید در اماکن خراب مسافرت نمایند یا باید در مجلس قواعدی برانیم

که تقریباً خلیج بخارند و جلوشان را منبسط و انکسار کنند و جمعیت جمهور را انبساط دهند
 علم خود سری برپا نمایند چنانچه سوالات خیلی بخت دارند بر ویم سر مطلب چون
 و انکسار سال بال یکدیگر بواسطه شتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و بهر
 این دو قوه با همیت و کمال میرسانند اهل بی قرار ملکیتین برای جستجوی و تلاش ترقی هر سال
 دیدار یکدیگر بجهه مندی میشوند و استان بواسطه ارا و قوای قائم مقامان دولت در میان
 مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسله مستقیم
 مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شناسند
 که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه بمرزین مابینند خصوصیت مذہبی را که
 اختلاف ادیان را پشت پا نزنند و افکار دلتی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
 تا مملکت ترقی نماید از طرفی نیز سیاستا حاکم معتبر و نیک بدرستی و راستی را استیفاء می
 که حکومت منتخبه که در فرنگستان است چنین نماید که خیرششیش افغش است و بهر
 دارند زو زوال و انهدام است و اگر بالفرض خود اجزا باقی بمانند بلا شائبه ریب و شک
 معاشرت و مناظر نشان از بهم کینه خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قریب
 جمهور متقبل و تریاید است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت
 غم خود را جزم کرده اند که بجهه وسیله که ممکن باشد بخرهای بهتر دست اندازی نمایند
 در صورت لزوم خرج از کینه همسایه و بهم خاکشان جسم باشد اطهرین شمس است که
 محتاج است درین نکات همیسان کمالی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
 و استعداد نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بناء علی بذایند ماهی در فرنگ

بسر بردن امید کل مراد چیدن است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بدرخت کل رسم دامن بر
بدیه هموطنان خود پراکنل کنم اگر سؤال کنند ترقی روز افزون غریبتن بهتر است یا قناعت
شرفیت بین میگویم اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و نیز اراده من این است
که قبل از مراجعت بملک خود و اقیانوس اطلانتیک سفر نموده آن مملکت جمهور وسیع را که
یکجی دنیا باشد به نیم چه کو یا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقیاری دائمی اهل فنک شد
باشد و چون آن عالم منتها غربی نقطه کرده ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفیتین عالی از فایده
و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی شیر درین زمان قلیل کلیت ثانیای عاری از علت و مناسبت
باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوه عقلیه توأم خواهد بود امید
وارم تمام این چیزها را در ضمن مسافرت به نیم انشاء الله تعالی

پس من تاکید کرد که از حجهان چهارشنبه و پنجم شرفیابان عظمیه از منزل کوه شریف ساعت پنج نیم
میدار باد جنت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت حضرت
مستطاب مالک - قباب حضور پر نور پادشاه مملکت عظیمه دکن اقامت دولته و شوکته شده
حسب الرسم ادای نذر کرده استر خاص حاصل نمود بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
خویشاوندان و پیوندان را وداع نموده ساعت یازده شب محل توقف کالسکه بخار فتم جمعیت
زیادی از اعیان و اشراف شهر بمشایعت آمده بودند با تمام آنحضرت فرد فرد تعارف بهمی محول
آمده ساعت یازده و نیم کالسکه بخار حرکت نمود اسامی همراهان از اینقرار است سیزده نفر
ملکیت خان میرجهاندار علی خان میرزا امین خان میرفدا علی خان و چند نفر ملازم شب ادکال
استراحت خواستیم هوا گرم بود نزد یک صبح قدری خنک شد

روز پنجشنبه یازدهم شمس فوق

ساعت نه و نیم کالسکه بخاری بتزلزل کلبه که رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان نظامی و قلعی کلبه که تا دم توقف کاه کالسکه بخاری باستقبال آمده بودند با هم تعارف رسمی شدند چون ایستادت گرم است امروز را درین جاباطراق نموده طرف عصر بمبتبشی حرکت خواهیم نمود و انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه بخاری با وقایع که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و بزرگم بیان خواهیم آورد و بخار را در عمارت حکومتی همان اکرام الله خان بهادر نواب یار جنگ بودم نزدی مفصل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یک ساعت بعد از ظهر الی ساعت سه بود بکلی خفته و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت چهار و نیم سوار کالسکه شده بموقف کالسکه بخاری رفتم امروز از وقت معموله کالسکه بمبت دقیقه دیر تر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتم درین راه شب قدری باران آید هوا سرد شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرائض معموله بخارا آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز براه افتادیم

جمعه دوازدهم

یک ساعت بظلم مانده و از بیست و ششم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز جمعی از پاسبانان باستقبال آمده بودند در شکلهای دوا سبه حاضر بود سوار شده بهمانجا و پس رفتم این عمارت تماش از آبن و کنجانش صد و شصت نفر مسافر را وارد بسیار مرتفع خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سرسبز نهار رفتم هر چند آشتی نبود باز قدری همراهی کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفتم بعضی نوشته جات لازمه را

خوانده و جواب نوشتم چهار ساعت از نظر گذر نشسته با همراہان و جمعی از مشایخین کنار دریا آمده سوار
تاقیق دودی شده و از نیم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود لیاقت علی از پیشانی جزو ہما ہما بیک
بفرنگستان می آیت شد این کشتی مومنوم است بہ پیشا و بطوش ۳۹۵ و عرضش ۲۴ و اورو
الغاش ۳۰ پاست و روشن ۳۹ تن و قوت ۰۰ عراب دار و ساعت شست مشغول شام
خوردن بودیم کہ کشتی حرکت کرد و بخیزن و ہما ہما بن کہ سازندہ بفر بودند و اب تلفخ بخت ہما
کہ برای جشن سال پنجاہم سلطنت علیا حضرت ملکہ معظمہ بلندن میر و کما پتان و مسیس کلارک
و راجہ ہیری و راجہ مولی نیز جزو مسافرین بودند شب بسیار خفہ و کرم و دریا قدری متلاطم بود علما
بر این باد فحاف ہم میوزید لہذا بصرتی کہ میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر ہوا خوب باشد
و یا دہم نوزد این کشتی ساعتی سیر و ذیل حرکت میکند علی ای حال ساعت دہ گفتم بہتر در عرشہ
کشتی انداختہ نزدیک دوازده خوابیدم

شنبہ سیر و ہم شہر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء اللہ بمرکت این عید سعید درین سفر سیاحت مدن باستانی
بدن تمام خواہد بود و وقت یکہ از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است ہوا گرم بود
قدری بالای عرشہ دقتہ راہ رفتم و قدری در سطحہ گردش کردم ساعت نہ و نیم بھار
زدند رفتم بھن پس از صرف غذا باز بہ لارفتہ بخاندن کتاب و صحبت با ہما ہان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظہر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبہ چہار و ہم

بعد از تمام و صرف چای در عرشہ کشتی رفتہ نشستم سیرزا اسمعیل خان تا ریج حیات تیر و کلیو را

که مؤسس و مبدع استیلای انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند گفتیم و در
 تقدیر خاندنم خوب ترجمه کرده کلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از آنکه
 زنده سرخس رفتم پس از نهار بازوجه کاپیتان کلارک که از ورود کشتی تاکنون بیمار است
 صحبت کردم میگفت سبچ غذا نخورده ام مگر تدریجی حریره خیلی تاسف خوردم بعد باز
 بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز دروزیدن است کشتی تا امروز ظهر رسید
 میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم متاب شده هوا
 مثل روز روشن شد مکت مکت لکه ابر در آسمان بود چرخ کشتی آب را بشدت میخکافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدایش با بجمه شب باز در عرشه کشتی سیر
 انداخته دوشنبه پانزدهم خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته سیر کردم بعد از نهار عرشه کشتی رفتم سیر از استیبل خان از
 هندس کشتی که شخصی بود کوتاه قد و ریش توپی جوگندی داشت خواهش کرده بودند چرخ
 بخار را تا شاکستند سیر جاندار علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تا شاکر دهند میگفتند
 جانی که چرخ بخار است نود و چهار درجه و جانی که کوره است صد و سی درجه حرارت
 دارد ارتفاع دود کشتی ششاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پازیر است
 تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که دیشب او
 شب دریا قدری تلاطم شد چرخه باران کلا بسته بودند که مباد آب در حرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بحد اندکند مرا و نه هیچیک از
 همراهان را دریا گرفت فقط قدری در سیر از طفیل علی بیگ خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بد ریج ابر شد صبح و عصر که هوا خشک است
ماهیهای پرده در سطح آب مثل طویر میزند ولی سنتهای پریشان نشان میدهند است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه ششم شانزدهم

صبح انخاب برخاسته پس از کارهای لازمه منداوله در عرشه رفته قندری راه رفتم جبهه
جواهری که همراه بود چیزی در آن میخواستیم بنیم چون در انبار گذاشته بودند به کاپتان پیغام دادم
حکم بدید روش بیاورند پس از آنکه آوردند کاپتان از جانب دوفرخواتین که در حجره وی
بودند خواستش کرد در محبری را باز کرده جواهرات را بنامم خواستش ایشان را قبول کرده نمودم
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سر نیز رفتم پس از صرف غذا در عرشه کشتی رفته قندری با
عمران صحبت کردم امر و نشئت بایام گذاشته بود کمتر میوزد در یاد قندری آرام تراست
باین جبهه تا امروز ظهر رسید و میل مسافت طی شد هشت نایل پیش از دیروز و زو پریر و رفت
هواها بطور گرم است چون هیچ وجه ساحلی دیده نشود و هر روز شبیه یکدیگر است تازه
که تا بل کارش باشند نیت لکه های ابر در آسمان زیاده بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از ظهر بعد قندری با دخالت وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد طلایم
و دریا زیاد شد از پنجره باد حجرات میبخت در یک بار اسد و گردنندگان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بیشتر شد تا ساعت هشت بهین طور متحرک بود بعد الحمد لله آرام شد

چهارشنبه سیزدهم شهر شعبان

در صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بهیچ وجه

محسوس نشود و فردا انشاء الله تعالی باید شهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
 بر سیم سه چهار مرغ دیده شد پیریدند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
 پانصد میل مسافت دارد به واسطه بایام قبل که متر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل فست
 طی شده است چون دیر و زعفر دو سه ساعت هوا منتقل شد سیزده میل از عدن
 معلوم شد که کشتی کا سه ساعت پنج عصر یک چهار جنگی کو چاک که دوازده عراده
 توپ داشت از پهلوی ما گذشت معلوم شد به بندر بمبئی میرو و یک کبوتر طر
 ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از اهل جاز از آنجا با تفنگ زد و شب بعد
 از شام بعضی خلوط برای حیدر آبا نوشته گفتند فردا بچا پار خانه عدن برسانند بعد
 در عرشه کشتی **سجینه هجدهم** رفته خواهیم
 صبح زود از خواب برخاسته دیدیم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی لنگر انداخته
 فوراً چای خورده لباس پوشیده رفتم به محل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
 چندان بهم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و همانخانه مرغوبی بود
 در یکی از دکانین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم همانخانه برای نماز چهارمین
 بود گذشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجامی است نزدیک
 شهر عدن بر که است بسیار قدیم میگویند در عهد رومن ساخته شده ولی این قیاسی است
 زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمعیت شهر قریب سی هزار نفر است
 ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کیاب و هوایش بسیار گرم است
 بعد از نماز برشته کشتی آمدیم مردم از بالایی جاز پل توی دریا می انداختند ظلال

هشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را در می آورد و مذموم شود اهل اینجا در شنواری
 بسیار تر دست انداز اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا سیر و دواز شاخه بشاخی میجد از طناب
 کشتی بالامی آمدند چیزی از مسافرین بگیرند اجزای جعبه را با وجود مهارت و زرنگی که در جواز
 داشتند هر چه میگردند و غصب این اطفال میدویند که بگیرند شان ممکن نبود در کمال عسرت
 ازین قایلن بقایلن دیگر میرفتند و قنکه میدیدند چاره مختصر است و غنای کرب و غم را میخواندند
 بدریامی انداختند خیلی مضحک و با تماشای بود خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
 کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بلنکر گاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رسیدیم هوا گرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
 همین طور گرم بود نزدیک فجر غری غنیم خلکی وزید ما بین بجزر بند و بحر احمر شکله ایست بموسوم بیابا
 المندب چون اینجا زیاد سنکلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتانی میرند کمال احتیاط است
 که مبادا بسنجی یا تنه بخورد و اگر تنه بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست رست
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره پیرم که صد میلی عدن است دولت نگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک سته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب با دو عراده توپ
 درین قلعه ساخلوند چون هوای گرم و تنگ است در دهر دو ماه یک دفعه مانور بن عوض
 میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محبوب میشود ازین جزیره بعد بحر احمر است و جبهه تسمیه اش را بطورهای
 مختلف بیان می کنند بعضی میگویند بواسطه جبال حول و حوش است که هنگام مغرب
 سرخ رنگت نظر می آید برخی بر آنست که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام معروف

معروف شده آنجا هر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب بجل
میر و بند و روی آب می آیند باین جهت احمد میسنامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل منظر آمد گفت اینجا
ساحل عربستان محبوب میشود و مرغ بسیار بزرگ شبنم بلاش خوراک کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانچو و دندونوی از طيور ماهی خوارند اما امروز نظر گشتی بواسطه ملایمت
هوا و دریا ۳۲ میل طی کرد امروز نماین متعدد از پهلوی حجب از ما گذشت شب را چون لیا

گذشته شنبه بیستم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا منگوشش است معلوم شد از نصف شب شب و شب
شروع بظلام کرده امواج چون تلالی بلند میشوند و درشتی میخورند از دور آب مثل کوه
بلند میشوند و کف میگردانند این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است
اما خالی از خطر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوزد گشتی با قریب ظهر گشتی
دیگری که پیش از آن از بکشی حرکت کرده بود بر خور دازان را زدند تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف بنیوزید خیلی سخت میرفت جواد سینک را جلیمیری
که برای تبرکات سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه مظهره بلندن میرفت امروز روز و زو لو ش
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتو استه بود تمام
مسافین را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه موج
مثل صحرانی پراز تپه و ماهو بنظر می آید از قرار که میگویند نافرد این طور منگوشش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی بسر بردم

یکشنبه بیست و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلاطم دریا از دیر و زخیلی بیشتر است بنوعیکه گاه کاه
ترشح آب تا عرشه کشتی میرسد کاه پتان بکیفت روز خنک خوبی است اگر این طور باشد و میخیزد
که ما زیاد اذیت نمیکرد خلاصه تکان کشتی نقشبندی زیاد شده که اغلب مسافرین سرشان بنا کرده
بکج خوردن هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استغراق دست داد و بعضی ها که دریا
و کرم و سر در روز کار چسبیده بودند تا اثری بهمچون بخرد هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مرد بار
رفتن و سیکا کشیدن و کتاب خواندن و هتایخی طلی کردن و جو را ب بافتن و اطفال
ببازی کردن و قش علی هذا این قطعه بکر ما معروفست و امروز اتفاقا چنان سرد شد که مسافرین
لباس کلفت پشمی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از هشتاد و هشت و نود و نشت
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر هشتاد و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه
بشدت میوزید باز خوب مسافری طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه مونسوم است به اخوین درین نقطه دو تل بزرگ و انقبست
شما در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چسرا غمی افروزند که از ده پاتر و میلی پدید است
و کشتی بیدایت چسرا غم بافت زیاد از پهلوی تپه های مزبور میگذرد از این جاتا سولیس
دولیت و چل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفتم چون شبهای گذشته خواندیم
نزدیک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه بیست و دوم شهر شعبان

امروز صبح داخل خلیج سویس شدیم دست راست از دور دو کوه مخروطی شکل پیدا
 بود چند میل که رفتم رشته جبال طویل در طرفین خلیج نمودار شد کشتی نیم میلی جبال دست
 چپ میرفت امروز هم دریا مغشوش است ولی چون طرفین جبال است و عرض خلیج
 چندان زیاد نیست حرکت کشتی از دیروز و پریوز کمتر است هوا خیلی خنک است تا نظر دوست
 نمود و چهار میل راه رفتیم ساعت شش کشتی بلنکرگاه سویس رسید شکر باریرا بجای آوردیم
 که بجز الله بسلامتی و تندرستی این چند روزه سفر دریایی خطر گذشت بعد با کاپتان کشتی
 که مردی دانا و حایل بود و رئیس مریخی داشت و نامش مول بود خدا حافظ کرده بقیات
 دودی شسته بطرف سویس ایدیم کاپتان کشتی بسیار آدم قابل و مهربانی بود تمام لوازم
 کشتی از تسبیح و آغذیه و بستر و غیره بسیار پاکیزه و منقح بود علی ای حال شب ساعت هفت بود
 که بخنگلی رسیده رفتم به همان خانه سویس که مشرف بدریا است هواش خنک اما اطفا بسیار
 تنگ بود که چاک بود بعد از شام تفرج کنان رفتم بطرف شهر چپند دکان ایتالیا می خنجه
 دارد وقت مراجعت جمعیتی بنظر آمد قریب چهل پنجاه نفر خانوسهای همیشه الوان از جلوی
 کشیدند بعد از خانوس کش با سه نفر با البسه رنگارنگ در یک بهت آمدند معلوم
 شد وسطی دانا داست و طرفین دو ساق دوش که بخانه عروس میرفتند برای آوردن
 وی ساز و طنبوری در میان بود شخصی کلاب پاشی در دست گرفته جلود اما دمیرفت گاه
 گاهی بصورت دانا داکلاب می افشاند و همه صلوات میفرستادند سویس فضا است
 بزرگ جمعیتش مثل است بریت و پنجاه نفر مردان مختلف المشرک و متقا و است
 از قبیل ایتالیا و یونانی و فرانوی و انگلیس و عرب و یهود اهل خود سویس چشمهای

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر الخلق هستند کوچهای شهر تنگ و معوج کثیف
است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود سواریشان مختصر است به الاغ چند کاری بارکشی دیده شد
که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند

ساعت نه پس از صرف نهار بموقت کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اقطار کالسکه بخار متجان
از بهفت یا هشت بنودهمه کوچکت و کثیف و ناراحت کو باد دنیا کالسکه بخار باین بدی
پیدا نشود از سوی الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
بود که نزدیک بود دهاک شوم ساعت دو و در منزل زاکازیک چاشت پاکیزی صرف
شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که اتحی محبسی کرم و خفه بود پیاده
شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به شفر و بتیل که یکی از هماناخیانهای بسیار خوب مصر است
یکم میخواستیم بگویم اعیانیت آسایش و راحت مسافرتین اول و مقدم است تمام اسباب
همانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است پیشچیهتها
ایطالیائی هستند همه لطیف و مهذب شب بعد از شام زیاد نشستیم چه گمان کاری بوس
زیاد حسته ام کرده بود زود خوابیدم قبل از رفتن به بستر رتبه نجاب سزا و لین برینک
سفیر کبیر دولت بمیه نگلیس که بخبال قبل بحیدر آبا آمده بود خبر ورود خود را نوشته
و رخصت اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم ملاقات می آیم جواب فرستادند و در است
مربور منتظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود

حسب الوعد ساعت ده و نیم بدین جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدم مهذب قانون
دانی هستند فرانسه خوب حرف میزنند پس از احوال پرسید و قدری صحبت پرسیدند میل

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید کفتم البته آنجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است فوراً بخشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدین پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
 لهذا رفیقیم بعد از تخته همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و با صفا کد شستیم قاهره بسیار
 شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن تمیز و نظیف اند قلب چهار راه با باغچه با صفا و حوض
 های فواره دارد در خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حسیلی اظهار محبت نمودند و تمیزند
 بنظر شخصت ساله میآیند بنهایت بهوشمند و پولتیک دان در ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفیدین و جرم و جنایت مجرمین بند کشید دیدم قانون شرعیت و مذنب مسلمانان
 بسند و ترک بریکت و طهره است یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه نمی نمایند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند چه شکلی نیست
 که حقوق متنازع فیها بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون در میان
 باشد با بجمه صحبت از ابنیه قدیمه مصر و مساجد مستبره و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی به کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سالست
 مدارس جدید برای آنست مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من تمیز بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
 اداره تعلیمات از اسکت دریه میآیند با و خواهیم گفت که شمارا به یونیورسیتی و کتابخانه
 ببرند تا شما ناخودحسی اظهار استنمان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
 خدا حافظی تا درب اطاق مشایعت آمده مراجعت نمودند از دم در بهم با جناب سر اولین نشست

دست داده منزل آدم ایشان بهم بکان خود فرستند تا حاضر بود صرف شد بعد مغول بعضی
 نوشته جات لازم شدیم و ضمن بایدم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای جفا
 نور پاشا بفرستم و قنیکه آوردند همه لکت زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند
 بسیار کم بود و خواستم فیت خود را بیکر دادم لکن اجماع چند عدد را فرستادم ایشان محبت نموده
 دوست مانده قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه باز دید تشریف خواهند آورد و میرزا
 اسمعیل خان ملاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له تجدیدی تشریف میگرفت
 که بقلم منسوبان آورد کفتم البته از فرط نبالت و نجابت خودشان است آثار بزرگ نشی
 و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پوسته تواضع را شیمه خود قرار داده اند
 تواضع ز کردن من را از آن نکوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که هوا
 خشک شد بدکار کلیچ و مهمانخانه برای تماشای تماشا مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و بهندی و چینی
 و غیره قدری برای سوقات خریدار و معاودت بمناسبت شد هوای شب بهتر از روز است
 ولی پشه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از چنگشان نمی شود ربائی یافت

روزی پخته بیت و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بنظر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت استاد اشرف والا
 توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بنظر مانده جناب سر اولین بر بنیک هم بر می آمد
 و هم برای سمرای تشریف آوردند پس از صرف سیکارت و قهوه و قدری صحبت های
 مختلفه ملاقات حضرت خدیو رفتم داخل مجلس که می شود در و پرده می خورد بیکت دالان مانند
 که طرفین حجرات مفروش آراسته دارد و از آنجا پله می خورد بتالار وسیع و پاکیزه که طرفین

اطاقهای بازنیت خوب دارد تمام اطاقتها را باقالیمهای پاکیزه ایرانی فرستاده بود و بدینجهش ورود یکی از پیشخدمتها جلورفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیگ و میرزا اسمعیل خان که همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتهای مختلف نمودیم از نیت بیگت هیچ سخنی نراندند تنها جوان نظر آمدند بسیار مذهب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در ایشان جمع است لباس ساده سیاهی در برداشتن زبان انگلیسی کم میدانند اما زبان فرانسه خوب حرف میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان با زبان فرانسه حیل انگلیسم کردند گفتند فارسی خوب میدانستیم اما چون تدبیرت رجوع نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم نه بطوریکه چند سال قبل میدانستیم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر پنجانهای قهوه خوری طلا و میند چون بود مال خودشان دانستیم لباس داشت وسط اطاق میزد و وسطا و اطراف همه صندوقهای طلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوارها که بهای پاکیزه به جز با نصب بود پس از صحبت بسیار برخواستند خدا حافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمدند جناب سفیر با نجای ماندند من با همراهان منزل آمده بختار خوردم بعد از تهر قدری کتاب خوانده و صحبت با همراهان کردم و تسلی که با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم حکمشان را که بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتبها را خواش نمودم ایشان هم فراموش میکنند بسیار خوب فرستاده عکس مرا هم خواستند منم کی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم باز دید تشریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یک نفر بیکری که از لندن بود میسر جوسف رکن قبل از حرکت از حیدرآباد خواست
 بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش میسر مورتن فرون و هم زلف
 له و رانده چوپیل است بحدیقدراحوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با میسر فرون صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از غذا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع شجر پاک بنی
 کرد و خاک گذشته تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعا شهادت که اگر شخص تا
 مدتی بماند دلت نکند نشود طول شهر در است و رود نیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعست عرض متناهم میل و محقق از بهفت الی پانزده درخت بلبل ده چشمه دارد در چهار
 نوا و بل چارجر قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چند نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصر وادی کو فرعون و کو موسی بس
 نامور بجزیر زمین دفن کرده اند که سنشش بروی زمین یک نشان مانند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانهای بای دولتی در هر یک از آنها بنوبه هر روز می نوازند
 چراغ گاز تا نیمه شب شهر هر شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیال با صفا بود قوه

قهوه صرف شد بعد بنزل معاودت کردم

روز شنبه مثبت و هفتم

امروز حضرت خدیو برای سیلاق با سکت دریه میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود
هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای ابله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
رقعه رسید که یک ساعت از ظهر گذشته بنشینند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان حالم پریشان شد بنوعی که نتوانستم ایشانرا
پذیرانی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذر خواهی نمود و مقرر شد
روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شهای پیش آما با کالت بسر بردم

روز یکشنبه مثبت و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای کسب میرانان بروم کا پتیا کلارک و زوجه اش نیز موجود بودند
چون نقابت دیروز عصر باقی بودند نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
رفتم این جا بار آورده ام بل نگردم با وجود کالت باز بروم بیشتر فرون و میرزا اسمعیل خان
و جهاندار علی خان و ایاقت علی خان کفتم با کا پتیا کلارک و زوجه اش همراهی نمائید
اتفاقا کلارک صاحب هم فرجه اش برهم خورده زلفت هرامان را هر کسی میداند چه قدر بنا
قدیم و متکلم و عجیبی است اما افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را گنده برده اند معبدی هبلوی
افشیکس است میار بزرگ تخته سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و بنوعی درز بندی
کرده اند که عقل چیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخسین مثل این زمان ترقی پیدا

معلوم نیست چه کرده اند و خمه های چند در بین جاها بود که مرده ها و تانابو تنای شکی گذاشته در اینجا
 مینماوند همه را فرنگیان شکافته و بموزه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته رفته
 ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سوابق ایام آب و روئیل خلد
 طغیان میکرد و فصل بهار و سلاطین معتبر محض آنکه مهابریشان را مبادا آب بسرد و بازین
 یکمان شود باین نوع مایسانستند که از آب محفوظ باشند خدا میداند خرج هر بر م چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یکت با انجام رسیده

روز دوشنبه مثبت و پنجم

صبح در خام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 و یونیورسیتی آمده اند چون بنا بود با هم بحث را خورده بعد برویم ایشان بواسطه علالت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نماز من بروم لذا پس از
 صرف غذا بلافاصله رفتم بطرف کتابخانه تا سافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم کوچه با همه تنگ و کثیف بود و تمام دو کالین کوچک و بد نما اگر اجبائا
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میکشیدند خلاصه عجایب
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد و آنها میگویند خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و بسندنی با همه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتبی که عمر حکم بحر فشان نمود در این جایافت میشود کتاب شاهنامه خطی مشهور
 عثمان واده گفتند اعلیحضرت اقدس بایون ناصرالدین شاه شاهنشاهی ایران پانزده
 سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب غرقو نادری بود و تیبیکه

خواستیم بیرون یائیم از من خواهش کردند هم خود را در وفتری که مخصوص اسامی
 متخین است که اینجائی آیند بنویسیم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم میسر فردن معتد و میرزا اسماعیل
 خان مددکار معتد نیز نام خود را برای یاد کار نوشته بیرون آمدیم و رفیقیم بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در حاشیه بگری نباشده قریب ده هزار طلب مشغول علوم
 ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دوروی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
 کاهی مناظره میکردند و کاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالین
 میگفت بعضی با حرف و حرف آورده خود متذکره شده سوالات منطقی بمیان میآورد
 چون تمام طلاب سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحث ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم غشود فقط عربی است و بس خود مدرس
 چهارصد تن مرد دارد و نزدیک مدخل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۱۵ بنا شده سال قبل بواسطه قحط است و کمینگی گدیم خراب
 شد حسب احکام دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جایگاه بر بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شد تنه ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سپهسالار افواج انگلیس
 ساخلو قاهره بدیدن آمده قهوه و سیمکارتی صرف شد طرف عصر جناب یعقوب پاشا
 منزل من آمده با اتفاق ایشان بدیدن نواب عالیله نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت خدیو عالیله است رفتم تا همراه خانم بسیار مذهب و خلیقی هستند
 زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند جای و سیمکارتی صرف شده بمنزل معاودت

شد امروز صبح کاپتان کلارک و زوجة اش دعا کرده بفرنگستان رفتند

روژنه شنبه غره شهر رمضان

چون پنج روز دیگر انشاء الله با سکن در میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم فیت
روژه نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پیوسته مزاج آدمی است علیکم آما امروز بزر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سواروپیا ده و توپخانه در میدان میدولی که جلو
عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فوج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاکي و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند
برابری نمایند اول دسته موزیکان چنان گذشتند از جلو اینان یکت بر سفیدی را با جل قدم بکفر
آدم که چاق نفره بدست داشت می کشید طرفین وی نیز دو نفر چاق بدست میرفتند این هم
افواج کال است که از قدیم مانده سببش بطور یقین معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از هم گرده بارقا طر کرده بودند همان
زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میرند آما عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و در خر را بتوپی
نصب کرده قاطرهای کشند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطرهای کشند خلاصه قول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کسالت خودم نتوانستم میدان
بروم آما در صحن رفتن و مراجعت از جلو مهمانخانه گذشتند دیدم آما البسه بسیار خوب و باهیا
مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفتم
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز همان کسالت دوسه روز قبل بمانی بود بعد

نهار خوابیدم باقی روز چون آیام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز روزه نخ نمود ساعت سه یازدید خیرال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارد
مرحبت کردم ساعت نه و نیم شب بدیدن جناب مستطاب حقایق آب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف پیشخ الایباب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر دیونیورسیتی منظر من بود
البسته قرار بود آرزو را بنمایش یونیورسیتی بروم هم کالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان منظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منظر بودم عرض کردم که
بکلی نامستحضر بودم و الا با وجود نقابست مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت با
عربی شد قدری بتوسط ترجمه قدری بی واسطه بعد قهوه خورد و منتهل آدم امروز دکتر
دو فرستاده بود قبل از خوابت خورم خورده خوابیدم اشاء اللہ بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ قصیر القامه و قطور مذروی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ماهر و قابل اند و نظر
عموم خلق محترم دینی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه تیسیم شهر فوق

امروز هم چون آیام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزد یک مغرب سوار کالسکه شده قدری گردش
کردم بجز طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجور دیده میشود انصافا تمام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزد یکت همانخانه که منزل کرده بودم همانخانه جدید دیگری بود خیلی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای انجا افزوده بود و خبر کرده بودم شام برای من و همراهم

انجا حاضر نمایند از گردش که بر شستم بجا مستقیم آنجا رفتم شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود و در همانخانه که منزل کرده بودم خیلی با سلبقه غذا ترتیب می‌شد پس از صرف شام رفتم باغ عامه از جانب دولت ایام بخشد و دو سینه میثاق و سه موزیکان حی مامورند از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان باغ ساخته اند بنوازند جمیعت کثیری از زن و مرد بودند بعضی راه می‌رفتند و برخی جفته جفته روی سنبلیله نشسته صحبت میکردند قهوه می‌خوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکره بپیم می‌خورد و رکال آزاد کی صدای احدی بلند میشد قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورد و بر شتم منزل دراز کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقابت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفتم قدری در آب گرم شستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد از شدت گرمای و کثرت پشه خوابش منبسر و اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فخر هوای گرم مبدل بهوای سرد شده آدم سرما می‌خورد این است که درین فصل اغلب مردم به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده مدیر دار الطبع روزنامه اهرام را بهم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون حد کرده بودم بدین نواب عالیله نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی شد و فتنه که مراجعت کردم وقت شام بود تغیسیر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

خدا در یوانی که جلوه‌ها نشانده است نشسته قدری با هم را بان صحبت شد ساعت دوازده

در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدم

در شب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نهار با وجودیکه شام نخوردم

بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهان را کفتم بروند نهار بخورند شب چند نفر شام معمودند از بیل

کا پتیا ن کلارک و میس کلارک و غیره وقت شام تمام مهمانان آمدند من حالتی نداشتم

طوعاً و کرها با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته من هم

در آن کشیدم بی خوابی دو شب قبل کچم کرده بودم فوراً خوابم در بود

روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم آنقدر تند فی الجمله تقاوی در مزاج پیدا شده

شکر خند را بر ایجای آورده یکت پیاله چای صرف کرده رفتم حمام از پشت و شوی بدن

که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی با خیلی قابل بود ولی تمام الماسها

جدید بودند مگر یکت بنجانی که صورت خوشه پر وین بود الماس های کهنه سفید خوب

داشت قیمتش را زیاده از حد کران میکفت بدین لحاظ تخفیدم از وقتیکه الماسهای تازه پیدا

شده اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیت کاسته شده الماس قدیم بهمان قیمت

بلکه کران تراست زیرا که بسیار گم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک

قطعه عکس بالباس رسمی ایستاده بکی نشسته و یکی بالباس معمولی با هم را بان انداختم

خیلی خوب افتاد عکاس وعده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب

سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یکت از ظهر گذشته بمیزل آمده نهار خوردیم

بعد از خفا رسیدن مستند داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
 و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد و وضعی که بهیچ وجه بنظر من پسندیده نیفتاد این است
 که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و مساویست برای هر اداره
 مبلغی معین است گاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سواخ داخله یک اداره فاضل می آید
 و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگر نمی آورد و این نوع خرج
 و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت خراب میکنند خرابی خودشان نیست و پای
 اجرا پیچیده شده و این وضع تقیمی که مصر در این زمان دارد تا جایی که عقل من میرسد میدانم
 بیایه عدل و میزان نیاید انصافاً مأموریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
 مختلفه بنظر من آید جنسی مستحق پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و در هم برهم بود و از
 آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بکسرشی عمال و کارگذاران
 بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و متق از پیش میرود خدمات عمده سر اولین برینک
 در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری مستحق بود که سایه افکن هر ملکی شد که تزلزل سکنت
 منکره یف امور امر متعی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
 و تیره کردن و تقسیم نمودنش بعیده وی است مأموریت انگلیسها بمصر علاوه بر
 این که آنجا را دولتی کرده منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سینر شده
 و مطلقیات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که گستر میشود بصورت بی نظم اولی عود کنند
 خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان گفتند منم منزل خود رفته قدر
 در کشیدم چون که کسالت و نقاست بطوریکه باید و شاید دست منور رفع نشده

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کسالت
هنوز باقی بود نهمین طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
متعدد و دکانهای قباکو و سیگار فروش در هر کدوهر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیگار و سبکی همیشه حاضر است در بعضی با هم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از همراهان رفته بودند بتماشای بازار مصر می گفتند در
دکان یکت قالی قریشی یکت نخه قالی دیده شد مال چهار صد و هشتاد سال قبل کیش
بهان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر دوستان ایران آورده اند محلات
بعد از ظهر جناب مستطاب نوبت پاشا و وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و باصفای
روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه با بکند از نوباری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخواهم با سکنه ریه بروم که با کالسکه بخار تنزد و سه ساعت و
نیم راه است بمسافت صد و سی میل قبل از محراب برای وداع رفتم مندر جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خورده قدری در آنجا شدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
بخار رفتم جناب سفیر بیا بعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دوسه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه راندم این قطار کالسکه همهمه بسم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه بالنصب کرده اند از قراریکه سیفتند دو سال قبل خریدیده
اما بواسطه عدم توجه کمترین نظرمیافتی که راه افتادیم تدری کرم بود بعد خنک شد
کرد و خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با اسکندریه و بجز مستقیم فتم
به مهمانخانه موسوم به خدیویه این مهمانخانه تقریباً محاذی سه بازخانه انگلیس است همایک
از قبیل کرسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود بهیچقدر بدل
ما بتخلی خورده رفتم با طاق خود چون چستنه بودم یکماعت بعد از شام خوابیدم دست
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در بین ما و کنگو
معاهده انگلیس و ترک بود و سرزبری در موند و لف بطوریکه باید و شاید در امور تانکست مکی
خوب از عهده برآمد قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نمایند
این شرط اگر احیاناً دولت فرانسه مانع شود و فقط رشته مودت دوستین عثمانی
فرانسه بخیه شود بلکه حرکت قدرین امر انگلیس استی نماید تا زمان غیر محدودی کمانی سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده بکفقره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
و عرض نه سال تمام احوال و انتقال خود را از مصر بیرون بر دیا عبارت پوتنکست در ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی نهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سفک دماء و شلیک نمودن شهر با
مصر را متصرف در آوردن و تنظیمات شایسته و قانون و انبیاات قرار دادن و حکومت
بایست متعهد نمودن راضی بشود و بنائی باین پاکیسندگی را که مشاء و مبدش حضور مکر

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواست
 بی اندازه طلبکاران مایه دار بود و نمی بایستی استعجال پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معاهده شده بود سرکشی نمایند و فرض
 ملتی متجاوز از یکصد ملیان پیر انگلیس است و اکثر من شمس است که مصر از عمده ادای شریل
 آن نیست و اندک پیش بر آید لکن لشکر داخله سر بلند میکردند و پیش تعیین در ادای شریل بر بند
 و این چنین لشکر را عسکر خارجه که همان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
 انگلیس بجای بی جا چند ملیان پول محموله داران را صرف عمل نظامی نمود باین اراده که چنین
 ملیان پول را که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید باین تصور نمود که ویرانگست
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بکلی معدوم خواهد
 شد که شش نوزده انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی و زرا بلا عرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود خود نیز آنچه شرف و فدا خواهد رسید بیاری از صاحب منصبان مصری خارج
 شدند که محلی برای صاحب منصبان انگلیس و فوئانه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فنی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه ها شده بانویر
 پاشا دشمن شدند چون نویر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر جمت و صبی را قبول
 نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر گیر کینه بدست خود انگلیس
 او را واداشت سپرچی نماید مهم تر این که آیا بار فرض ملتی خارجه که بدوشش ملیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا روبرو است سنگین
 و صعب التحمل است یا نه بواسطه قصر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانیم چیزی

بنویسیم و جو داین قروض ملتی شروط مختلفه زیاد می در میان ملل متعدده ایجاد کرده ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بنای
 ابنیه عامه شد شکی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارت
 شده باشد البته بخرعضا و خواهد بود و ذکر این فتره نیز خالی از حسن نیست استعمل پاشا
 امبلغنی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم بویس کرد اگر چه ظاهر افایده بحالت مصر
 بخشید چه که هر چه عاید میشود باید تریل بدید بدین لحاظ مصر را بهستملای تازعات پولتکیه تفرقه
 نمود و نیز بنای چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج نظافت و پاکیزگی
 قاهره نمود ازین تبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شمر که
 اسباب حفظ الصحه میزند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث اینست
 که فصل زمستان افغانستانی فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر مصرف
 می رساند و اہم کارها اینست که کرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 حایمیشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالایش از ده یکت ازین درد
 منین النذاین چیز بارانبار نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونول خبرال سود که بسیار بامدرک و کمال اند
 بامن شام خوردند بعد از شام صحبت های کونا کون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 نوروی را به منیم اگر جنوب فرنگ درین عصر مطلع توجه عنونم خلق نبود بصوبت پلنگیه حالیه
 سود و نروی که ملکی است از حیثیت جغرافیه فی مثل و مانند شفق ترین ایالاتی تصور شود
 برای مسافرین فرنگ دای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات و خمس جمعیت

این مملکت متعلق بود است اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش بیشتر خواهد بود
 اما گفت سلطانی که صاحب دودیمیم است میخواهد یکی را از دست بدینخواهد مرد و را
 مالکت و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل نزدی بی
 انتما طالب سلطنت جمهور رای قنصل اینست که زوی را باید ترغیب کند از سود
 مجری شود نه اینکه از سوا شدن مالعت نماید این نقطه برای اینست که جلوی این آرزو
 با اینستوان با منیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در مقام قواعد مفید ملک
 سود که مملکتش بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون مملکتین مزبورین قرض ملتی ندارند
 درین مجری هیچ وجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوری را اجازه
 بدینند که امتحان آنچه آرزوی وی است تجربه بکند من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعتست چنینی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود کمیت بسیار
 و کفایت بیشتر روز بروز روز بروز و ابدال و اندام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتیم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم بفهمیم که دل خرجی و تذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً که ام مکت از سلاطین جرأت
 میکند بر او رنک شاهی ممکن شوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نگاهداری بعضی از قروض را
 نگیرد ملک مصر بنظر خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستانم اینقدر ابنیه قدیمه مختلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه مشخص و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بصر نقصان نیاد و
 آمده چرا که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر چنینی قانع و سربراهند مالیاتش
 بسیار کم و طلبانش فقط تحصیل تواریخ داخل می کنند حال ششصد سال است بهمان حالت

باقی است فقط عاقلی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین با است و اقفا آن غرور و غوغا
 چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازم که کمال تأخیر است
 چنانچه درخت از خشک شدن ناکریر است یا در فصل خندان برکن از بستر بختن این تغییرات
 هم ناکریر است و تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
 باز خالی از تأتلف نیست در سواحل رود نیل را ضعیف بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
 غریبین هنوز باین رود نیل نرسیده هزار سال است متصل از خلائی بعیده خاک و گل حاصل
 خیز بزرگتر نستان میبرد مصر هیچ ندارد دیگر کمشت ملتی زارع و وضع حراثت نسبت بترقات
 و بسطهای جدید خیلی خراب است و بلا خطه قروض عظیمی که بخارج بدهی و بدهی ممکن نیست در این
 ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحیت و رستگاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
 و وقت چهارشنبه هجدهم تنگ

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
 در کاری ایشان شسته رفیقیم بطرف دریا شده اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
 ساخته تمام خیابانها از اجاز سیاه است همه را مرتب و منظم تراشیده و پهلوی یکدیگر
 نصب کرده اند ظرفین خیابان که پیاده رواست از سنگهای مربع سفید فرش شده
 تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین خیلی معتبر دارد همه جا از میان
 خیابانهای متضاد گذشتیم درین راه از میان میدانی گذشتیم که وسط آن مجسمه محمد
 علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجد محمد علی در مصر که ستونهای
 متعدد و مرمر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولایت بالای

مسجد ابرام از پانزده میل پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریاست
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بحیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگر چه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن نیست اما روی هم رفته ظریف است
 اطافای این کشتی وسیع تر از حجرات چهارگیت که از نبئی آدمیم قریب صد نفر غنی
 و فقیر ساکن در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میرود ساعت یازده فدا
 صرف شدی گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بعکس خیلی
 ماکول و پاکیزه بود در یاتا عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد تا آنچه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز پنجم **دشتم** هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا خیلی بیشتر شده بحدیکه بخیره بار بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین برهم خورد با و محال ف هم میوز
 با این حال از دیروز دو ساعت نظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میلست فروایک ساعت به
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کامپتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاسپستان نگو است بسیار آدم باهوش
 وزیر کی بنظر آمد کیفیت سالهای ستادی با کشتی شراعی با غلب ممالک روی زمین از
 قبیل هندوستان و چین و سواحل سینک دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در غنچه کشتی بتر انداختند با سنا خوا بیدم بیا رخوش گذشت
روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بیا زد و از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
خنک مغرخی میوزید جبال یونان از دور پیدا بود و شب از پهلوی تنه چهار جزیره
کوچک که متعلق یونان اندکد ششیم ساعت شست و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر بنظر آمدن برجی آباد و بعضی شراب ساعت نه یکت جهان
شرعی بزرگ از پهلوی ماند شش میلی تدیرفت یک ساعت نظر مانده و ارد اسکله
پیرس شدیم کشتی لنگر انداخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این لنگرگاه سه چهار
کشتی جنگی و تجاری خارج هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
سنا میزد و دهم اسبی من و همراهان سوار کالسکه اسبی شده را ندیم قریب یک ساعت
طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پر از گرد و خاک بود و بعضی ورود فرغیم همانخانه
موسوم به الکلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولیت است اباب این همانجا
از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چهل چراغ و ساعت و کلدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطاقها قالیچه ایرانی است پیشینیه
همه جوانان آراسته و پاکیزه اند غذا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلباناک
درشت خوش مزه اینجا یافت میشود قوت فرنگی هم سر غذا بود اما چندان حلاوت

نداشت ظرف عصر حالت من بهرسم خورد نتوانستم از منزل بیرون بروم میسر فرون
 میرزا آتعیل خان بهرجهب انداز علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده دشتند برآ
 تماشای شهر اطراف شهر گردش مفصل کرده بودند گفتند بقبرستان می رفتیم که مال ششم
 سال قبل از حضرت مسیح است ۸۵۰ ساله است زمانیکه میتر دانیال مهندس جاده فیما بین
 پلاس و لنگر دو پیرس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مرمر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرب کلنگ عکجات
 خورد شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از تبیل کار دو خنجر و نیزه و شمشیر و نیت زنا
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهبات
 و اسادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کاوی بقدر
 کا و های قوی هیکل درشت دیده بودند که از دور بعینه مثل کا و زنده بنظر می آمد در
 سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را یا مجسمه کمی
 از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر بپس هم گذاشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل گیرند دستشان بیکدیگر نمی رسد همه از
 سنگ مرمر و ستون ها شبیه بکلی است که در کوچه میر که انطاکیه در آمده آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نما و تشنگ تراشیده اند معبد ربت النوع را نیز دیده بودند
 بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

ملک

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری بانی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان معتصب آنچه مجتبه و مثال بود شکسته و نهض
 کردند یک مجتبه درست پیدا نغشود یابی دست است یابی بینی یابی یا مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد و من شب را **شنبه دوازدهم** با کسالت بسر بردم
 صبح احوالم بحد القدر بهتر بود بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدر آباد کردم
 هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتم تماشای موزه همراهان
 همه بودند اول موزه آراکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میثوند طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و سنت
 کاری در هر یک سیصد معلم بجهت علم و هشت خلیفه است مقابل درپله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و ستون مرمر بسیار قطور طویل داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابها را در این قفسه ها زیر آینه چیده اند
 در قفسه اول تاجهای طلا بکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چارده
 ستاره طلا بود که هر یک چهار پرده داشتند در وسط بایک منج برخی این چهار
 پرده را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف نور اخ
 داری دیده شد که در صحنه دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار تعلق و اوصاف
 خطوط سرخ رنگ بر بدن نشان مرشم بود در قفسه پیاپی های طلا شبیه به سبد دیده شد
 یک دسته داشتند که های چینی ظروف شکسته و درست بسیار بود در صحنه مغربی

دیده شد بطول پانزده اصبع و دوششیر مفرغی و دو چاقوی طویل مفرغی نیز بود
 و قتی که این بار اسپد اگر دندک تکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از قرینه می گفتند متعلق به غلاف صهیب است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته مقتصد عددیست دند دیده شد بهمه فرو رفته و حج
 و متعوج بودند در چین کندن زمین ضرب کلنگ و پیل فرو برده یکی از قرصها که
 طویش تقریباً دو اصبع و نیم بود پس سوراخ و فرو رفته کی نداشت از قرار
 منقول این زرد زویر را با مرده دفن میکردند ظروف کلبی بی لعاب و استخوانان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قچ مس
 زنگت زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که باهای زیاد هم
 بود و سنجاق طلای بلند که سرشان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاقها را بر برای نگا داشتن موصی میکردند حالا مثل همین سنجاقها بگردید
 میزنند یک زویر و یکیری بود شبیه بکل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک
 بطور بر کهای کل پهلوی یکدیگر چوش داده بودند آلات دیگر نیز بود شبیه باهای
 و شب پرک و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود به این کوچکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجر
 بود که مجتمه دو مرد و سه شیر شبیه بشیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند و بجز
 باینه بطرف شیر حمله کرده بود و شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده و در زیر بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده نشد بعضی آلات دیگر سوراخ دار بود که گویا بالبه میخواستند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شناخته نشد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یکم خروکوشی از قرار قول مدبر سوزده این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بنوا هم نبوسیم چه چیزهای
 عجیب و اشیا غریب دیده شد یک کتاب پریشان از این جا فتم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت دیمتر یواسباب چند از میان آثار و خزانه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق خفا ده انداخته است
 بر ظروف کلی مجسمه های آهنی و برنجی و چدنی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع شلخ
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی کجی در بغل گرفته ایستاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه با صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه حجاری کرده اند در این عصر کان منیکم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از اجار متلونه تراشیده مثل لاک پشت
 جاندار بودند در یک قفسه زرد زویر مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله دعا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا فتم با اطاق دیگر که مشتمل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانور های کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک بیکر دند نمونه اش را در این اطاق خفا ده انداز افترا را و لاجسده
 روی زمین طاق بقیع خفا ده اند بالاسی آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین با ظروف کلی یا مس امینت که هر مقبره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد حججه های چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بودند اما
 و نذاختن بی عیب مانده بود پس از تماشای این موزه ملتی که مثل است بر حتمه های مرمر
 و تاشیل مجر جای افسوس است کمتر محتمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی ثنی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بود و محتمه رجال کثوف و مجنمه سنا و مستور
 بود یعنی قلیفه مانند ای ارشمنک تراشیده از کمر بپائین پوشیده بود و اینقدر خوب
 حجاری کردند که آدم از دیدنشان سیر غشید از آنجا بیرون آمده فریتم تماشای پارلمنت
 که مختصر بود بیک تالار بزرگی داخل که مشو ند طرفین مدخل دو پله کان است سیر و دید
 غلام کردش که برای اشخاص خارج از اجزا هست خود اجسناد در صحن تالار که به شکل
 دایره بود در جبهه درجه شسته بود و نزدیک شصت نفر حضور داشتند یکی از چیز که مدعی بود
 اهل مجلس را مخاطب ساخته نطق میکرد و بنظر من صاحب تقریر نیا مدآن یکپا عتی که آنجا
 مانند متصل و حرف میزد و این زبان جدید که حال در یونان متروج است چندان خطی
 نبردم گفت که در باب پنج لیان لیره بود که میخواستند از دولت فرانسه قرض کنند
 سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای ممتاز روشن بود و فریتم با کزنلیس بالای کوهی بنا کرده اند تماشا از
 شسته سنگهای عظیم مرمر است اما کلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
 در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را طول مسجد نمود عرض پنجاه و ارتفاعش
 پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بپایند یکی از ششونهار از بغل
 بگیرند و دستشان بهم نیرسد سی و شش ستون کلینا باقی مانده بود از صحن مسجد تمام هم سید

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مراجعت بمبزل شد پس از رفتن به اکر پلپس سیر کرد
و نایب اول سفارت بهیسه نکلیس آمده اطلاع داد و آنکه فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت علیحضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان بر حرم آن
جناب سرهنگ اسرامبولت سفیر کبیر دولت نکلیس بهمان روز یکشنبه من و اردانطا کیته
شدم بمبت لندن شرفین بردند نایب اول سفارت بجای جناب الیثان تمام نمود
و اما ورود میتراکا و شارژ و فرسید کی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روز یکشنبه سیر دهم دوستی محبت کردند

ساعت ده ملاقات جناب میترکیو بی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات قلمه فرنگستان
باشوند شباهت تامی پرنس بزیارک دارند خیلی مستقیم الرای و یکت رو و درست فعل
بستند میخواهند این پنج لیان فرض را زود گرفته تمام مقروض یونان را یکجا و یکبند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا ندارد استند
قویست که آتیه ملکت یونان ترقی بگذرشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته معرض غیبت و کنایه است اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید اینجا
بدهند اما مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماتریکیوش تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالاتر خدمت
بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کار کمکاران نیست که بیشتر کار بکنند

و زحمت بکند و کوشش کند تا تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت بدد بلکه هر کس که کوشش
 کند که زودتر اشتهاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بایش کثرت
 از منصب صاحب منصبان زیر دست مستقل اگر برای اشتهاب شدن بوزارت فقط
 مستکم باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخیزد آنکه علم آدم را
 و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سرخسار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المقررتیم خدمت علیحضرت
 اقدس بهایون جوشیج میسر فرون میرزا طفیلعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس سی پوشیده بودیم و قیکه از کاس که پیاپی شدیم دو نفر نایب اجودان با کبا
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتم به اطاق کوچکی هنوز
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه منظرند فرستیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو بکران
 آویخته بودند دست داده نشستیم صحبت های مختلف در میان آمد سبب استغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقایص مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرا نیز
 سؤال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنها زیاد شدند فرمودند و فرمودند
 برای تماشای جو بیله و مبارکبادی این چنین سعید بلندن تشریف میرند بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با همراهان بنیست دست داده اظهار محبت فرموده و عرض
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق بگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بدعا کوفی وجود و بجزو ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضع
 و شریف و صغیر و کبریا ناث و ذکر و رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجه امروز در یونان
 بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد و علیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
 هستند فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
 بپادشاهشان دارند و تئیسکه با علیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
 عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
 ظهر گذشته میسر آتیوس حاجی بطروس سرتیپ تو نجان که بهم نایب اجدان است دو
 قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
 بودند برای یادگار آوردن قرار گرفته سرتیپ مذکور پادشاه کمتر نام خودشان و عکس
 میبوسید و میفرستند مگر با کسی که واقفا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه
 بودند چون همراه نداشتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور
 از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند بفرستنی دارید
 رجوع نمایند اظهار تشکر کرده گفتم عرض کنید چندان توقیفی این جا نخواهم کرد اگر جرمی باشد
 البته با علیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
 یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرازنش و ریکت و اطراف ملک پرست
 از تبه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از ملک
 جمع میشود بیشتر از آنکه یک شراب واقعه خارجه جمع میشود و ملک حیدرآباد که در غربت
 و فلاح و معدنیاتش بیشتر است بالنسبه بیونان از آن ملیان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
ملی زیاد دارد و بیشتر بخارج مدیون است دولت یونان مبت ملیان لیره قرض کرد
برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
موقوف فقط عارضه که یونان دست میداد از جلالش کاسته میشود شایسته یونانیان
نبست ملاحظه نمایند که محاطت مملکت آنهاست بعسکر نظامی آنها نیست بلکه غرم خرم دول
معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه کائن این است که شها
یونانی و مونیواتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید هنوز
نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باچندان
متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار مای آید در تاریخ یونان حکایت جنگهای پی در
پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میدهد و حکایت و
شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تاریخ
ملتکته جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان میخورد و
مفید نیست و آشنایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
عسکر ایرانی را در مرآتان شکست داد و کشته کرد و بدین چرخه حالاکه یونان مبت هزار لشکر دارد به
اسلامبول پورش منیر و از آنجا نیکه در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیه که دارد بخيال کج انداخته
انبر از این اینکه دبیرین و اربابان سیاست فرنگستان بنوعی قلوبشان بستگی باین

کتاب پیدا کرده بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
تصور نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتاب بشوند برای نجاتمان ابری حاصل
نیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامه یومیه

روز دوشنبه چهارم

تا نماز تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب ترکیو بی صدر اعظم باز دید تشریف آوردند چون پنجشنبه
آورده بودند و من لباس مرا بستم تا لباس میوشتم ایشان محفل شوند لندنا نشانرا
گذارده معاودت فرمودند شب من و همراهم در یک مهمانخانه که ده میلی شهر است همان
میشتر که نایب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکه آبی
بیش از یک ساعت و ربع راه نیست انسب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم کردش
شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت هفت سوار شده روانیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قصبه البیت موسوم به کفیساکه چندی قبل
دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان
جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شازده
افرسارت یونان شده دیروز با زوج اش وارد شده بودند آنجا هم نیز فرود آمدند
بودند در صبح و روز و با ایشان معرفی شده مریسند ز فیم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود فیم سیکار کشیم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه که
پیانو زو مردان و زنان یونانی قصبه مذخلی خوش گذشت تا نصف شب آنجا بودیم بعد
بوقوف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار شهر مراجعت کردیم و کالسکه بای اسبی را خالی

بشهر روانه نمودیم میستر فروین و طفیل علی بیگ خان و میرجهسا نذا علی خان درهماخانه ماندند که صبح
بروند بر آنان یعنی بهانجا نیکه بیگ قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را میدوم کردند و بقولی
چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته حالی از اغراق نیست خلاصه امروز
و قتی که از انظار کیه بطرف کفای می آمدیم جمعیت کثیری دیده شد جو قه در کاری مانسته
اطراف خود کل دکیا ه فراوان گذاشته نغمه کنان و کف زنان از دبی که خارج شمس
و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترغیبه بود و اهل
شهر عید روز سه شنبه یا تروهم گرفته بودند

و شب چون دیر بر شستم و کسالت راه هم گچم کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدم
پس از نماز جناب ترکیونی صدر اعظم عکس خویش را بذریعہ میستر پدربیک که یکی از اجزای
پادشاه است برای من فرستاده خواش بیک قطعه عکس مرا کرده بودند چون بهر اندازتم
و عده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر مرا بانیکه بر آنان رفته بودند حسته و کوفته و گرد آلود
مراجعت کردند گفتند چیا عت زتیم و چیا عت بر شتم بچکر و عبا و سچ چیز دیگر دیدیم
آن تهی های خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جامه دوم شده اند و شب
قبل در فالیر که دبی است نزد یک بندیریس شام خوردم هوای خشک خوبی داشت
و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام درهماخانه فالیر حاضر
نمایند جمعی هم موجود بودند از متبیل میستر با کار و شارژ و دافرو میستر کرونا ب اتول
سفارت و غیره ساعت هفت موعودین به سنرل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
فالیر را ندیم کفتم بنه و آغروق را فردا از شهر بخاطر مستقیم برید بجا ز شب کی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقا در همان خانه دیگر نزد یک مهمانخانه مجلس ساز و آواز بود و بعد از شام
با همانان و همراهان آنجا فرستیم شخصی کما یچ میزد و دیگری پیانو خیلی با بخت و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان و دواع کرده فرستند پنجم رفتم بالا خانه که مشرف بر ریاست خلیفه
روژ چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان

تا ظهر چون آیام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته مستیر با کار دوز و وجه اش
برای وداع آمدند بخسار با هم صرف شد بعد از نماز قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بند بیریس روانه شدیم انطاکیه شهربان
مستطولا اندازه کوچای وسیع بنیه خوب و همانخانه های پاکسره دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاه با پر از گرد و خاک است کالسکه های دوا سبه و عرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیاروی و خوش اندام و مردان متناسب
اخلاقه اند من حیث المجموع مبنی های درشت و حج های کلفت دارند اما جانب خیلی کم میانه
یافت میشود اغلب قهوه خانها و تمام خیابانها با چراغ کار روشن میشوند روز دین
فضل که تابستان است هوایش گرم است شبها عیبی ندارد ابل ملک تیزهوش
و چالاکند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این مهمانخانه که ما منزل کرده بودیم خوب
اما مسافرنیکه فضل تابستان می آیند بهتر است در دویلی شهر و فالیر که هواش خنک
خوبی دارد منزل کنند هوای انطاکیه بقدری برای ما که بکر نای هندوستان حادث
داریم گرم بود که ما فوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده فرستیم
یکشتی طریش سمس و ریش است ساعتی نیم میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم گشت و تحت خوابا از محل فرزند است ساعت شش و ربع
 راه افتاد دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید تا چندان صدمه نبرد ساعت
 هشت شام میخوایم هوا خنک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مباد آب
 داخل حجرات بشود بخیره های اطاق آنها بسته بودند باین جهت کرم بود تمام شب هوا برود

روز پنجم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود و ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد ایستاد نیم ساعت بعد شروع باریدن نمود همین طور تا شامگاه مبارید و گاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد دنا شدیم اسم این تنگه از شهر دار دنا
 مشتق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر دار دنا قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و هزار مسلمان و هشت هزار نفر مل متفرقه شب خنک
 بود رحلت روز جمعه بعد نیم خوابیدم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در اطاق شصت و شش و بیرون شصت درجه بود
 مسافین همه لباس کلفت پوشیدند و ساعت ظهر مانده سواد شهر اسلامبول ازدو
 پیداشد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاور کشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکرگاه طرفین بسفور ملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
 عالیه میخوایم بگویم هیچ جائی در دنیا این منظر نیکی بسفور را ندارد و یک ساعت ظهر مانده
 کشتی بلنکرگاه رسید و لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله رانیم از بندر تو بخانه داخل شده رفتم پانهارا در همانخانه موسوم بتل

و انکله صرف کردیم شهر اسلامبول و دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملکات استمیل میگویند
و دیگری جدید که پراینا منند تمام شهر و محال اسلامبول روی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با سنگهای قلیه مفروش است یکت کوچه منوی دیده نشد یا سراشیب است
یا سربالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفتم پوک دره که یکی از محال اسلامبول
و بالکشی و دودی و دو ساعت راه است در همانجا نه موسوم ببل و یعنی خوش منظر
فرود آدم هوای لطیف خنکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی با روح اند سفر اینجا
های خارجه در امتداد بنود نیز هست که فصل تابستان از شهر اینجا سیاق می آید

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد رخ نمود سه ساعت از ظهر گذشته رفتم بدین
لرد و میور که یکی از اعیان انگلیس و برای تعمیر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفتم بدین جناب سردیلام ویت وزیر مختار و ولایت انگلیس مقیم اسلامبول آدم
بابیثه سمیری اند خلی با کفایت و درایت صحبتای متفرقه زیاد در میان آمد از اینجا با اتفاق
ایشان رفتم بدین جناب فحامت انصاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک و وزیر
دولت حلیه ایراچل هذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبتای مختلفه زیاد شد
با اتفاق رفتم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خلی
مصر اند مرجمت از اینجا رفتم تزل جناب منیر پاشای شیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذاشته رفتم بدین جناب سرزهری و لف قائم مقام دولت فخریه انگلیس که
برای تصفیه کوی مصر باسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا استمیل خان

الهام تا ساف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیر که با پدرش سخا فباشی میگفت دوست است لهذا ساعت نه شب رفته معنی
جناب معین الملک نوشته بود وسط خود شان روانه کردم از قراریکه می گفت جناب ^{الملک}
از ملاقات من غور کنند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواهیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند و دو
ساعت از ظهر گذشته بود معشوش شد با و تنیدی وزیدن گرفته باران هم آمده و خیلی
سرد شد در ساعت محمود نظر بودم که تلکرافتی از جانب ایشان آمدی بر اینکه هوا می تقلب
دریا مانع است از آمدن و قرار بر روز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
ویت باز دید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای حضرت
چای در منزل بردند و نور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب
سر ویلیام ویت نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و چغتهای مختلفه منزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بجز لرد و بنور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلکرافتا و کثبات معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود و قبل از آنکه دعوت بکنم ملتفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تسکین کننده بخواندن بعضی اوقیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از سحر هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیر ^{المؤمنین}

علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام است و دست بسج امری نمیتوان زد و تزلزل
مانده مشغول امور معموله و فرايض لازم که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه بیست و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون عالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان
قدری نشسته بیکاری کشیده و با همراهم صحبتی کرده تشریف بردند
روز سه شنبه بیست و سوم

امروز تلکرافتی از جانب سردالفرماندین ترجمه و نایب اول سفارت نکلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلال‌الآب کامل
پاشا صدر اعظم دولت به تیر عثمانی بعد از صرف غذا سوار قایق دودی شده رفتم ششم
تمام همراهم را فرستادم بمهناخانه میرزا اسماعیل خان و لیاقت علی خان را همراه بردند
فتمین سفارت خانه نکلیس که در پراواقع است از آنجا با اتفاق سردالفرماندین رفتم
به اسلامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدایخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
از نشو و مال و جواب پتکلیه چنانچه با سایر وزرا در میان میآمد اینجا هیچ سخن در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخاسته رفتم تماشای مسجد آیا صوفیه که واقعا یکی از ارمیه نفیسه
قدیم است کتیبه بسیار بزرگی دارد قطرش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ یکپارچه که بیست ستون سنگ ساق و شش ستون
سنگ ششم است و از و این با مال معبدی بودند در رم موسوم به معبد آفتاب که تاکنون

از مسجد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور ظریفین محراب بود بر یک اقله
پنج شش اصبع و بطول دو ذراع میشد گفتند بر یک از اینها پنجاه میسوزد بالای محراب
شاه نشینی بود که اطرافش سحر طلا بود گفتند اینجا جانی است که سلطان عصر نماز میخواهد
و مانعین از باین اقتدای می کنند در صحن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
شیرهای متعدد کار کرده بودند برای وضو ساختن و غیره در حوض مجری بلبل بود که
نافع باشد از اینکه مردم دست و رومیان حوض بشویند چپار مناره طویلی در اطراف
کعبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را تر و تازه نگاهدارند نبود این مسجد را گشتانیوس
دوم در سال ۳۷۰ مسیح بنام اچیا صوفیا یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ عیسی
جستمان یونانی این جا را مسجد کرد یک تنه سنگ مرمر سرخ را اینجا بود گفتند این کهواره
حضرت مسیح است شبهای رمضان قنادیل کو اکب بشیل در این مسجد بقدری میفرزند که
تالی زور روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
و کعبه اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در ۱۰۲۷ هجری
بنام خودش مناره و کعبه بسیار بزرگی دارد که روی چهارستون کعبه را زده اند هر مسجد
مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی باندازه خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول را
که بالطبع شکست و خوش منظر است باشکوه و بارونی تر کرده اند عروس مجلس ما
خود همیشه دل میبرد و علی الخصوص که پیرایه یزدوستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
برگشته به جماعتی رفیق از آنجا سایه مرابان را برداشته منزل معاوت شد امروز طرف

عصر جناب معین الملک باز دید تشریف آورده بودند من منزل کاغذناشان را کنار دادم

مرحمت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سهریزی و دلف و سمرالفر و اندلس و لر و دینور و سحر و موعود من بودند
بعد از نماز با ایشان از هر تبیل صحبتای مختلفه در میان آمد بسیار خوش گذشت از دیروز
کلیم شدت درد گرفته نمیدانم سبب علیت کفتم یک نفر طبیب حاذق بطلبند چون از
منزل بواسطه درد کلیم بیرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد شرح نمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نماز بطور کردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد دستم نمیشود بلکه گردش مفصل
با صفا فی است زیرا که کشتی تماش را از پهلوی عمارات و باغات و تلال و شجر سبز
باروح میگذرد و چنانچه اکثر لاینین دولتی و ملتی و تجاری سیف و قلم در است و بسفوف
سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجاری که متصل در آمد و شدند به شهر رفته
شام مراجعت می کنند طرفین سفور و دوسا حل است یکی ردولی حصار نام دیگر آنا طولی
حصار چند جعبه از برای ساحل مین و چند کتا حل بسیار مقررند برای حل عموم خلق مرحمت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیه نانی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آفریده
اند جای وسیع کار آنجا صرف شد منزل معاودت کردم

روز جمعه بیت ششم

اعتماد آل عثمان این است که امشب که شنبت و هفتم است شب قدر است تمام شهر

و محلات را چراغان می کنند چو شنی تمام میگیرند کفتم کشتی حاضر کردند برویم شهر تا نماز
کنیم کرد و بنور زوجه و دخترش نیندر همراه آمدند درین راه رفتم خانه جناب علمی پاشا نوّه
نواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد کرد و بنور از این جا منزل مراجعت کرد
زوجه و دخترش بامین آمدند شام را در همانخانه هتل و انگلتر صرف نمود و بعد از شام
رفتم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جماعت مشغول بودند رفتم بالاخانه قدر
نشتیم بالای کسب مسجد را با چراغ نوشته بودند قیل شفاعت یا محمد روی کسب مسجد
دیگر الاعمال بالقیات در کسب دیگر لیل القدر همین قسم آیات روی کسب مسجدی با
چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک و ضعیف و شریف غنی
و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی سواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پُر
بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتم و همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
نهار بعضی امور لازمه مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
برای تشییر لباس چونکه امشب خانه جناب فحامت نصاب سردیام ویت
سفیر کبیر دولت انگلیس همان هستم وقتی که خواستم بقایق بنشینم جناب سرهنری لوف
را ملاقات کردم ایشان بامین همراهی کردند تا طراپیه که بمنزل ایشان آنجا است
در این جا جناب مغزی الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس پشمی پوشیده
رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و نیکی دنیا

نیز موعود بودند سفیر دولت بمنسب بواسطه علالت مزاج علیحضرت امپراطور الماس
نیامده بودند سفیر ایران تمثال بی مثال علیحضرت اقدس پادشاه ایران را که کلان
بالماس بود بینه زده بودند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بنزل روز یکشنبه عیبت هشتم معاودت شد

امروز هوا ابر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سرویلیام ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند بازوجه و صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد برشته رفتم منزل لرود
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرود و نور قدری کمانچه نواخته متعین را خطی وافر دست دادند
غروب آمد منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم

روز دوشنبه عیبت ونهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج هم هنوز بطوریکه باید و شاید التیام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد گفتم بروند شهر بیاورند اشب سفرای خارجه منزل
من هماسد در حقیقت این ضیافت ولیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن نچاهیم سال سلطنت علیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قیصر هندوستان را دیده تهنیت ناثیم و باتمام دولت
خواهان این سلطنت غلّی مبارکبادی بکمال التماس به باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت شش شب روجه و صبیحه جناب سرویلیام ویت آمدند و از جانب

سر و پیام ویت عذر خواهی کردند که بواسطه بعضی امور لازمه نتوانستند بیایند بعد سارین
یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان باز و جبه شان و سفیر امیکا
و زوجه شان و مستر فن و سر آلفرد آندلسین و لرد و منور و غیره تشریف آوردند بعد از
شام من خطبه بنام علیحضرت اقدس ملکه معظمه داشته ملکها و شوکتها خوانده بلامتی وجود
مبارک علیحضرت ایشان و تبریکات پنجاهم سال سلطنت همه آشامیدند بعد مستر فن نایب
و معتمد اول سفارت بنیه نگلیس نطق غرائفی کردند قبی و دولتخواهی حضرت اقدس اعلی حضور
پرنور نظام الملک آصف جاه مد ظله العالی و تجید از خدمات والد مرحوم و خود من
و بلاستی حضرت اعلی حضور پرنور مد ظله اعلی نوشیده از سر نیز برخاستند
و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تأمل بائین آمده در صحن همانخانه رقص مختصری کرده مجلس
بر خواسته شد بجهت انده نهایت بخش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
نخواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

تا عصر از منزل بیرون نرفتم قبل از ظهر مستر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
جلالتاب کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظم له بواسطه بعد مست
و علالت مزاج نتوانستند خودشان بیایند با مغزی الیه تدری صحبت شد سر نماز رفتم
بعد از نماز چند دقیقه حشرت زدم طرف عصر با اتفاق تام بهرمان رفتیم اسلامبول
چونکه فردا عید ظراست و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و عظم و جل اعیان
میدانند شب را در بهان همانخانه که همیشه میسر فتم بسر بردم

روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای تذر کردند با فردا فرد
 آنها عید مبارکی شد و شب چون شب بیت و هفتم بلکه ستر تمام شهر را این بیت
 و چراغان کرده جازات را با اعلام و میر قهای ملوک الملون زینت کرده بودند علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده و تشریف
 میرند بمارت دولتی بر مسند سلطنت متکین میشوند بعد تمام عیان و اشراف و امرای
 ملکت نظامی و قلمی بجنور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسید و بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بفراتر حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدادند و با کتی
 خیلی قابل تماشا است امروز هم سینر چون سایر آیام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ عامه که تپه باش دنیا مندوزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده مندرل معاودت شد

روز پنجم شب دوم شهر شوال

امروز عالم چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازم نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جا نسبت به بیوک دره که تر است پشه زیاد هم
 دارد چیزی که قابل تحریک باشد روی ندا مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمشه بوقلمون پوشیده دسته دسته از این جا
 به آنجا میروند این جا رسم است تا سه روز این عید را میگیرند

روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لرد و منور رفته از جانب سفارت بهنگلایسید

که اعلیحضرت اقدس بهایون سلطان اعظم یکجاست و نیم از نظر گذشته را معین کرده اند و
 عمارت سلاطین خدمتشان مشرف شوم قریب نهم سر آفرود ساندیس مترجم و نایب اول
 سفارت انگلیس آمده با اتفاق ایشان فتم حضور وقتیکه نزد یکت عمارت رسیدیم
 اعلیحضرت بهایون مسجد جمیدیه که سه سال قبل بکیم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 میبردند من نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند نظری
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد بنماز تشریف میسبرند و در چنین روزی تمام صبا جمعی
 بجای و بری بالباسهای رسمی در کباب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرفین راه سربازان
 صف کشیده اعلیحضرت سلطان از میان آنحضرت در کالسکه دو اسب پیچیده قریب مسجد تمام
 عسکر بصدای بلند سه دفعه بجا کشیده موزیک سلام زدند دم پله کان مسجد اعلیحضرت سلطان
 از در شکاف فرو آمده داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد رفتند صاحب منصبان
 نظامی که اغلب آپلایت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 جمعیت کثیر صد از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که خلعت
 شهرستند از بجای و بری سواره و پیاده سان دیدند درینى که قشون از جلوی گذشتند موزیکان
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شکاف دو اسب نشسته بودند
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباس سواره نظام مثل لباس
 و آقامی روس بود و بر لایانی اسبهای یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه همه چهار دقیقه پس از تشریف بیرون اعلیحضرت سلطان نایب اجدادى از
 جانب سنی اجداد بهایونى آمده اطلاع داد که برویم فتم میرزا اسمعیل خان لیا علی خان

همراه بودند و پله‌کان خواجه باشی که مرد میسر سیم چیده بود و جلو آمده تعارف کرده مرا
 متود عرض کرد که فلانکس حاضر است و قتیکه داخل عمارت شدیم نیز پاشای شیر الملک
 اشیک آقاسی باشی جلو آمده فرستیم با طاق مخصوص چند دقیقه تأمل کرده فرستیم
 بجنوب مبارک اعلی حضرت سلطان لباس سیاه ساده در پیشمیری بگرد و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و قتیکه داخل شدیم ایستاده بودند بعد فرستیم سیکارنی بادیست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت بای متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استدعا دارم بعضی از مدارس را ببینم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت بای شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرخص شدم
 در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی نیز بشود عرض کردم هر وقت بایش
 ملوکانه با حضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضر مخلصه تمام اطاعت فرمایم
 بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چل چرخ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله‌کانها و ستونها همه از سنگ مرمر بود و فرش اطاعت کلا قالی لباس علیجات
 خلوت مانوت ساده سیاه بود و قتیکه بیرون آمدیم اعلی حضرت سلطان سیمیل حتی
 پاشای نایب اجدان را که مدیر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای هدایت تماشای عمارت و اماکن تبرک و غیره چون امروز جائی میخواهم
 بروم گفتند فردا بیایند بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدیم فرستیم
 همانخانه چای خورده بعد بلا فاصله شتافتیم بطرف بیوک دره برای تعیین لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سردیایم و بیت مجلس با لبه برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه دامنه شکوخت داده بشود بعد از شام فرتم همراهان
همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی رنگارنگی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب شصت بقصد نفران زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و بومی باللبسه نفیس و نشای مختلف خنده کنان و گفت زنان در
وجد و سماع ایستاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس سیکه گیر تنیت و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده بود
خبر کردند انواع اقامات شرابه و اغذیه و فواکه و حلویات بریزهای متعدد چیده بودند
تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس کرم بود بعد کم کم موعودین فرستند متمنزل
مرحبت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم متمنزل بمانم هوا خنک است
اما میگویند شهر کرم است بعد از ظهر تمعیل حتی پاشا آمده بودند بر دیدیم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون عالم خوب نبود قرار بر روز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد
روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیر روز تا طریاتی بود از نظر بانظر عالم بهتر شد امشب رانمزل خواب
میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعودیم بعد از مغرب
کشتی آوردند رفتم خانه ایشان کنار غلیجی موسوم به استینا در امتداد بفقور قصه
بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت علیه
انگلیس که علیل بود حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیرته

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفقه مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار استادان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آشربه و حلویات و میوه جا
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس برهم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیر و زاز جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات و جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم دو ساعت قبل از ظهر بقیان نشسته
را و افتادیم لرود و نمود و صبح پیشه اس سفیر یونان بازوجه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آتعیل حتی پاشا در اینجا منظر بودند با ماطحی شده به خط
مستقیم رفتیم همانخانه که در پر ا واقع است برای بنفارس از صرف غذا از میان کوچه
های سرار و سربالا که طرفین دکاکین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخانه اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض ادا محال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خانه که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکرر بدرآباد روز مرد و یوا قیبت بی شما گفتند تخت شاه آتعیل سلطان ایرانت
که در سال ۱۵۱۴ عیسوی دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را بنفشه
درآورد چهار پایه داشت پشتی مرورید دوزی روی آن خساره بودند در نقشه ظروف
جواهر نشان و آلات و ادوات حرب و کمرزهای مرتضی و حبیه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلدان و قوطیه ها و تنگهای متعدد دهمه مرتضی و مکرر کجا هر زیاده دیده شد

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چپن محترم و پاکیزه رختیه بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور حیده بودند
 زیاده دیده شد شمع های مرجان ویشم و یاقوت و پارچه های زنار و دوزی ظروف چای
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر خفاده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک یک همه را ببیند طرف راست مدخل به پنجور میروید بالاخانه این جا
 مخزن نقشهای صدف نشان و مرصع و زره و کلاه خود طلا و استمانه مرصع و کلاههای
 چینی خیلی قدیم که هر یک بقدر خمره است هشت ساعت طلائی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۳۸۱ ع ایسی از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با همان لباس و جعبه و جواهری که داشتند جای داده اند همه خامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار و دوزی
 بلند و بر و خنجر مرصعی بکر زده بود و بعد از آن سلطان یازید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جعبه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر دوز و فرش علی نزار روی جعبه سلیمان خان
 ثانی دوز تر و در طرفین و یک یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود لباس فرنگیان از اینها که رو شدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعت های بزرگ کسب و دار و شمیر با و سپر های طلا و تفنگ با و طپانچه های
 جواهر نشان را پشت آینه ها حیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تسک

آنجوری مرصع و سرچقپ های کهر بای چو اسر نشان فاشقما می صدف آقا بهای مرصع
 و سه چقپ های مکمل بجوهرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و ظروف چینی و قهوه خوری مرصع خیل نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاده رفتم بکجا بخانه که در جنب غرنیه و قسمت صدر از کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را بترقیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سه عطار
 که مثل بود بر شاهنامه و سیلی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب بنهت هایت اصبح
 نیم طولش شش اصبح و عرضش چهار اصبح بود اما ورقش تقریباً بیش از بنیت ظل بنظر آمد
 از آنجا بیرون آمده رفتم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لشکرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا و در چپ های بلند که هر یک دو ذراع طول داشت و همه از یک کهر بای مرصع بود
 آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدر نشیسته
 پس از نیم ساعت رفتم بتماشای عمارت سلطان مرا و چپسارم تمام دروب خاتم
 و صدف کاری بود کتب و شکاک کاشی کاری روی تالار و وسط زده بودند اطرافش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای مدخل بخل جلی نوشته بود که شاه با
 بدولت همیشه این درگاه بجای استمداد ان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موصوف است بمسجد سعادت رود شدیم درش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که غرق حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية و الشفاء در این
 مسجد است سالی یک دفعه روز پانزدهم شهر رمضان درب این مسجد را باز می کنند
 اعلی حضرت سلطان آنروز را این جا نماز میکند از بیرون مسجد خیلی با صفا بود بعد از تماشا

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و چای خورده بطرف بیوکده راه افتادیم
 یعنی با کالکه تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سراسر آب
 میل کردیم آنجا را تا شاکنم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت بناگاه
 سلطان عبد المجید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اول بسیار بزرگست
 توانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از پله های مرمر
 چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطراف را از رشته های رنگین فرشش کرده اند و وسط اطراف را برای اینکه پانفر قوا
 بعرض سه چارک گسترده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار اعلای دیده
 شد صورت اهل مصر کشیده اند در جلین که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش ذرع در چهار ذرع میشد
 از این قبل اطراف را متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان سحر بلور بود و بالای
 پله غلام گردش مانند بود که ستونهای بزرگ سنگ ساق داشت تنها المیه
 این مرتبه تمام بود تا ما از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکذرع و نیم یکپارچه از سنگ بشیم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزه بود از
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طویل مسقف بود که طرفین آن پرده های مخم
 و آبی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود به
 دیدن هر یک نینماعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنگ سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چنان
ستون جنب یکدیگر بود و کسب بسیار بزرگی روی این بمنزله سقف زده بود و در وسط
کسب چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد و آنچه بود از این جادوگرهای دیگر
زخم زیر که وقت نبود و چشمه هم شده بودم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل نهادیم
روز شنبه هشتم

امروز بواسطه نقاهت مزاج از منزل بیرون رفتم چون چاه را بطرف بند و بنا
عازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازم کردم بخواه گشت استعجال حق پناهی
نایب اجدان آمده بود و ند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه و بی
روز چهارشنبه هشتم

امروز بمثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه نهم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاهت مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از اشرافان اجازت حاصل نموده شهر فرستند که فردا را بروند بنا شامی گویم
اعلیحضرت سلطان که حکومت مسجد شریف فتح اکتی قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از اشرافان اسلامبول باز دید آمده قدری با آنها صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرود و نمود ساعتی بهم با مشارالیه و زوجشان صحبت کرد
روز شنبه شانزدهم

سنبل

مرجهت شد

امروز بنا بود برویم بحجزیره پرنیکس که اعظم و باشکوه تر از سده جزیره دیکر ایل پرنس است
 و سده فرسخی اسلامبول چهار جزیره است مونسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای منفرج
 خنکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهمان هم سده ساعت از روز
 بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لرد و منور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردارد و من هم با همراهمان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که منجمه جناب عین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی لمچوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
 تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتیکه جل بحار را
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از کیفر کشتی داخل شده
 از ظرف دیگر بیرون میرفت و لطامت آب بسر و صورت و لباس میریخت اکثر همراهمان
 و اجمعه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسند اما آنکه سده ساعت از ظهر
 گذشته بسلاست بحجزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا از طرف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزنهار را در دامن کوه کنار دریا که جای خلوت با صفای بود چیده بودند
 از پانهین تا بالای کوه ملو است از کاج بسیار با صفا و خوش نما اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بجز آنکه تلاطمی آن در آمد بعد از نهار حضرات بعضی سوا
 الاغ و برخی در کالسکه سده رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بهما نخانه که نزدیک
 اسکله بود و تقدری در آن کشیدم بعد از یک ساعت حضرات آمدند آب منچ و چای و غیره حاضر
 شد مجلس رقص نیز در کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد رقص خوبی کردند و بعد
 سده من همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواستیم طرف منزل عاود

کردیم در حین مر حجت در مثل کف دست صاف و ممتاب صفحه دریا را مثل بایت
تخته نقره خام کرده بود زمان سه ساعت و نیم طول کشید حین برکشتن دو ساعت
آیدیم چون حیل خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور محرم نور علی حضرت سلطان خلد الله ملکه فرمودند قبل از رفتن از اسلام
دفعه ثانی تیر ملاقات بشود و چون دوشنبه روز دیگر میخواستیم بروم رفته نجاب میر پاشا
ایشان آقاسی باشی نوشته اطلاع دادند که غریب مرض خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون آیام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخاندان
کتب و صحبت با همرازان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کافی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب میر پاشا پیغام آمد که حضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلام بول حرکت خواهید کرد چون شنبه
قرار داده بودم و اقامت در اسلام بول هم بیش از این اسباب کمالت شد
بود جواب دادم روز شنبه هوا بدست گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از همایان رفته بودند که روش بعد از مرگت گفتند قریب هفتاد سال که مثل
 دارچم چشمه است بسیار با صفا و حسیله خوش هوا اشجار مشجر و گلهای مظهر زیاد دارد قنوه
 خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خوشکار سوی می نامندش یعنی چشمه سلطان از
 بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تمجید کردند میل کردم بروم ببینم گفتند روز
 جمعه نسبت بسیار آیم بهتر است زیرا که موزیکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول حول
 و حوش میروند و ما شام آنجا بسر میزنند خلاصه که ما شدت یافته نیستیم تا آن روز از منزل
 بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و هم زمان آنعلیحضرت
 سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را ببینم لهذا تملک را فی بد استعیل حتی پاشا کرده
 که فردا در همانخانه اسلامبول منتظر من باشند برویم بدین مدارس

روز نهمین شانزدهم

یک ساعت نظرم مانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نماز کفتم چند کالسکه حاضر کنند
 برای رفتن مدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه ایام که ما تمام مدارس بند و طلبا
 تعطیل دارند از این جا بایس حاصل شده باز بهیو کرده معاودت کردم شب قنوه
 از جانب سفارت کبری نکلیس آمد که اعلیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
 تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مرض شومختم بطور منت این
 اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از غذا صبحتی
 با ایشان کرده روز جمعیه هفدهم
 بوضوح رفته از جانب سفارت کبری نکلیس آمد که مزاج مبارک اعلیحضرت سلطان
 بعد خوابیدم

فی الجمله متکثر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر وزیر خیا بی حال
 می شود و از آنجا نیکه غم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار نوی فی الحقیقه جای بطعوتیست بالای کوه چشمه است
 آبش بسیار زلال خنک و گوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده از زبان آنها میجوید میزد و در حوض طویلی که در مرتبه
 پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک از آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده منسل
 معاودت کردم چون سر و اسلامبول را وداع میکنم و خوابم هم نمیرم میل کردم چند
 ستری در باب وضع حالیه و پلایت ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز نامه بنام مالک
 المملکت است ابتدای شرح حالت هر مملکت هم منتهی است بنام سلطان آن مملکت که قیام
 مقام مالک المملکت است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۲ هجری از کتب عدم بعرضه شود قدم بخت اند چنانچه مشهور است از آغاز بیعت
 آثار رشد و مردانگی و آفتاب و فرزانگی انجمنه شان هویدا بودی بالای سرش
 زبهر شمنندی یتافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای بر مندر غر و قار گذاشتند از ابتدای
 سلطنت بار جای و برابا که گوی می شدند مختلف الذهب و متغایر المشرک
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بنهر مرغان خوش بجان
 و بیس کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزه محبوسان اهل مملکت انانما و ذکور امراض

خواتین یشاق می بندند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تاجانه رامی پوشانند و کیری
چندان میان نشان رسم نیست بلی خوب رویان کشاده رو باشند جمعیت اسلامبول و تلویج
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یکت ملیان است دولت عثمانی صد و پنجاهشتی
دارد و هفده آهین پوشش باقی تجارتی مالیات ملک چهارده ملیان لیره نگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیست
علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات نظیفه
و مسجد ایا صوفیه است که همه از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که مادر هندوستان داریم میگویند کار دیو است و آلا آدم چه طور باین خوبی میتوان بسیار
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم پراغیتوم مثل پندیان بودند اگر این
جدید را با بناهای قدیم بسنجیم ثبات و استواری ملت کا اشمس فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میگردد امروز که این ابنیه و مساجد روبرو و ال و اندام اند دست هیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نیز نند بجهت اینکه اعتقاد عموم ملت این است یری
که ما بسازیم برای انسال و احفادمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد امثال پس فردا این
ملکت کیر و دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاقل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از زنجاک پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد و قزاقهای روسی حتی تا صحن مسجد ایا صوفیه آمدند و عجب موقع
بعد رسیدن چهارمات نگلیس از طرف خلج بیگا عسکر روس در ابوجیمچی اسکولف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک بچمان کردند الا ان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است تصرف
 بیاورد و کلی دست نشاندگان لشکر مظفر است مگر افغانیکه اسکو بلف با مپراطور روس
 میکند که اذن بدید اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دست کاه مکراف بکوش مردم
 میرسد روز بعد ازین مکرافها آد میرال یوربنی با کشتی های جنگی دولت نکلیس تا قریب تیرس
 شهر آمده نزدیک جزایر پرش لشکر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 اردوی روس و آن سنکرهای ست و بی استحکامشان در دست دراما جگاه کلوله
 توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود و دیگر آنکه توپخانه سبک روس بفاصله سه مایل برای
 سوراخ کردن این جهازات آهنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج اقلاد آن زمان
 مسجد ایاصوفیه یا پال سم ستوران لشکر کفار بجات یافت از جمله متقات و محالات
 این است که هیچ لشکر تبری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را بغلبه بگیرد یک
 کروجیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپهای ترک پاداری کنند قلعه و استحکامات
 اطراف اسلامبول اندیجه را از تمام نقاط از میان آب میتوان هدف کلوله ساخت ولی
 لشکری که هجوم بیاورد و محض ورود نمیتواند خود را متحکم نماید جز اینکه متکی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته نمی تواند پاداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آسیلی برسد لهذا بنظر
 می آید که قسطنطنیه در عهد امن و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جهازات جنگی
 استحکامی داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا از تنگه
 دارد ائل و باز سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلوین قلاع نکت بگرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه ننموده پشت کوش بیاورند آنوقت میتوان شهر

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر میآید فایده که حال ما در هندوستان میجو
از اسلامبول یکی پلیتیک می است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مراد و ده که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیت بسیار پیدا می کند مدت
یکماه می که من در اسلامبول ماندم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحنهای پلیتیک
زیاد داشتم هر یک از آنها دهن کشاده باز روی زیاد داشته اند که این لقمه را بقیانند
ولی من هیچ وجه با هیچیک از آنها متحد نمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
جنت عاقرب میرسد کائنات این است وضع شطیبات اسلامبول که چندان مرتب نیست
و صغوبانی که عایق اصلاح امور است خواه پلیتیک و خواه قلمی و یا مواظبت و علم
و طمعت دل دوستان ترک را بنهایت سر کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری که را
خستیار کنید یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
امپراتر و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و منسه و اطرش و ایطالی
بپردازند و شکی که چندین روزی بساید ابواب مصالح بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زرریز و حاصل خیز است ترقی نمی کند و بهم عموم خلق که بالذات شیخ و بهر مند و سر برند
شکوهی پیدا می کنند و کما فی السابق می توانند از همه جهه امداد بدول معتبره فرنگستان فرستند
زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای نشستیم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آمد که فیصله یافته
بود اما بورود با اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز عمل مانده تصفیه نشده بود
و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسه و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معا به سرهنری ولف بکلی عاقل و باطل کرد و بخیل و چنین حالت این بطلان
 برای زمان آتیه اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فضیله
 شود و فرمای که باطنه و اطریش و ایطالی بسرهنری ولف و سر و یلیام ویت لگت دادند
 اما قسمی که موسیو مونبولو به علیحضرت سلطان سخن را ندانی نفی الامر تدبیرانه بود و علیحضرت
 سلطان پیشکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و دوستی
 کند سلطانیکه قوه متمیزشان چنانچه پیش از سلطان حمید است ممکن نیست باین مسئله برخورد
 که از امداد بجا کرد و دستین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و دستین مزبورین امروز در فرنگستان بیکه و
 تنها هستند و رایحه خرابی و زوال بمشام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر کار بند و تقریباً هیچ امیددی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را نگاهداری نمایند اگر هر یکت از دستین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملی از میدان جستن هیچ جتنی پیدا نخواهد کرد و جز آنکه ملحق شده باشند
 به امانیت و عدم اسراف در این حالات علیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بمع رضاقبول نمایند امانیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط باخله
 مملکت است نه بقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 زوی مدین باشد اسباب جذب قلوب و وستان و تجمان و زنک و غیره خارجه
 میشوند بمرور و در بفره همان طرحی است که ایکناتیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است اما و فیکه غلبه از و کمال رسد

باین سہلی سر رضا و سلیم پیش بنی بند و ہم این فقرہ را بناید در پردہ خفا پنهان کرد کہ حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود و یک دولت عثمانی کور کورایہ اعظماء و مجدد
 انگلستان بخوابد و ملتیک دانان را مسلم است کہ وضع تمام امور دولت عثمانی
 چنان در ہم و بر ہم و چنان ہرج و مرج است کہ عنقریب زمانی میرسد کہ ہر دولت
 با ملتی کہ بخوابد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواہد زد
 بنا علی ہذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دہد دیگر دولت انگلیس با امور ملتیک
 مدیترانہ مداخلت ننماید حتی اگر رشتہ تجارت بالوانت ہم ضرر دولت انگلیس نشود خلاصہ
 دولت انگلیس در ہندوستان پنجاب میان رعیت مسلمان دارد کہ از سایر طوائف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را با اینان دارد کہ ہمین ہا دست
 تعدی روس را کوتاہ خواهند زد ہم دولت انگلیس فراموش نکرده است کہ ہمین طوائف
 بودند کہ در سال ۱۸۵۷ مسیحی رجب امر خلیفہ خویش سلطان عبد المجید متحد با حمایت انگلیس درآمد
 و ہر آئینہ اگر دست از استہین در نمی آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست کہ
 در ہندوستان متوقف بودند ریختہ می شد پدر بزرگوار مرحوم مکر بین میفرمودند کہ حکم
 خلیفہ از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنہ و فساد خیلی تاثیر بخشید کہ کثرتا مسلمانان ہند
 فرمود دفع کنند این فتنہ را و جمع بشوید زیر اعلام انگلیس من میدانم کہ در ممالک غربی
 نقشب مذہبی دیگر چندان اہمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است کہ بگوئیم در ایالات شرقی
 ہم کاش ہمین طور بودی بلکہ مناسب حال ایشان ہیچوجہ نخواہد بود ما چندین کمر و خرق
 کہ در ایالات حارہ و بارودہ ہر سال ماہ رمضان روزہ میگیریم و متحمل انقید و محنت

و کربت بشویم محض اینکه اطاعت قول همپایان را کرده باشیم نشود ساکت بمانیم پس میگویم که در
 مدینه مطرح ظلم و ظمیان کفار شده است خاص با بصیرت هندوستان میدانند که قانون
 انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادثه میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملکت طلق نامیده بعضی را
 کمان نیست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید داشتند بر یکدیگر بسپارند ولی این نوع آزادی از میان رفته تا پیش از دست
 چهل میان جمعیتی که ما در هند شنیدیم مختاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطیع قانون
 معین و مستحلی باشیم و سبب ممتنی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 مذنب پاک ما است و چون ما رعایای دولتخواه علیه حضرت ملکه معظمه و امته شکوفا هستیم
 رشته قوی و مضبوطی مستقیم برای و داد فیما بین علیه حضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود اصلی
 و آرزوی کلی ما این است که نگذاریم روشنی بیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ میل نداریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار بشویم و میدانیم
 که روس دشمن خوئی مذنب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
 بدست روس بیفتد آنوقت کجا دستان باستان فیض نشان خیر مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد که یا لازم نیست بیشتر متیقن گنم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب موسوم به کریر برتن در عدد لشکر
 روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین ببیند روس خودش در کلان هر آن است جهاز
 انشوی بجز اسود و بسفور و بجز ما را و اچین پراکنده و عسکر در قلاع دارد داخل ساخلو و کسی

خیال نمیکند که عما قریب وی را ممکن است مسئولی بر آسیا و ممالک مرکزی و شرقی فرستد تا
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بمان بی استثنائی باقی بماند روس جری نشده و
 بروز به بغور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقضی گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال بایس خود را عقب بکشد تا آنرا وانحی که از ده سال قبل رخ نموده مخصوص اتفاقات
 چند ما قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکفایتی بشود هر مسافری که با سلاسل
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدست
 و تحتب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میداند که بعضی تفسیرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگت روسان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون بمشام مشرق یورپ میرسد و هم دست تقدی روس که به سمت مشرق
 و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیه برای این ملت انسب و اصلح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه نباید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف الذنب و متفاوت المشرع را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع خله
 رخ نهد این بسیار سهل است چه قانون داخله یعنی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز
 این شد که چندین دودمان مختلف اقبیل سلاو جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در خلطه و آمیز شدند من میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مکر گرفته شده که این ملوک طوائف بقدری بی ثبات اند که حاضرند از یکدیگر

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
حکومت های مجزار و به تناقض باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است برآ
انکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ نیست که بهیچ وجه پیرامون جنگ
نمک و در مدافعت روزگار بگذراند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
دماغه های بعضی بحار نسبت به برمایه که دارد دست نمیدهد و بهر جنگ عظیم میشود تا حده ملوک طویف
شبه دماغه بلخان با استداد اطریش یک سیاستی است که میشود از خاک طرینس نیز مارک مخلوط
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس قتل زور و ترس دیوانخانه جرمن بآن گرمی دی رادر
سال ۱۸۷۶ مد و مد و در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه استداد و با
بود و پرسس نیز مارک واضح میدید که این لغه های بلغارستان و غیره را نمی تواند از کلوپ این
میرد که در این ضمن روس آمده دهن باز کرد و بلعدشان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کنند اما از کینه اس فستند چه که میخواست همه ایکی کرده و خود بالاستقلال سلطنت نمایند
شد که نتوانست ثمری بیچسبند ایطالی نیز از آنیکه شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
پس شایه بدگانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۷۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
مطبوع حال ایطالی بود که بهیچ وجه کمینه در دل پیدا نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
و قوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش و حقیقت
در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فنکستان میشود
و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که هیچ زبانی
بحر ایطالیایا مشکلم نمیشوند قسمت ایطالیایا بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای خا طت بسفور باید بحر عمیق مار مارا واجین را دست دولت اطریش بدین
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از تملک اطریش صاحب بندر واسکا است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترانیت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
 رانده شد اما این بیچو که فکوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکنند فایدت
 جنگ و جنگ دیگر فایده میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی بشود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیکند و قطع
 گفتگو بشود و در این معامله اقلاً ما مورین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول متخاصمه در آیت جلوروس را بگیرند فرانسه را بیاید یکجمله جرمنی و ایتالی است
 یورپ را مبدل بخنک نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 آنروز هنگامه را بجهت تعویق میاندازد و در هر صورت یا سه ماه یا سه سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و طی و تحیل یورش بر دین پرست فردینانده بلغاریا باعث این خواهد شد
 که زودتر شعله جنگ التهاب یابد و از طرفی که مجاسی منعقد شده نقشه فرنگستان را
 بنوعی که من طرح ریخته ام بکشد ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منظمی
 شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلام شقوق آنت که بکتری نباشد و خالی از فایده نخوا
 بود و از امرای تنجه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میکذارید پای تخت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون بشمارا در
 هندوستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم ملبیت ملیان لیره خرج می کنید

و کوشش بیغی می کنند طبعی گفت کوی شرفی بشود البته یقین است ملتی که انقدر از کارها و اطلاعات
بر تان گیر مغرور و متعمر است جواب خواهد داد البته از خج و جد و جهد بیچو چه فرو گذار
نخواهد شد وضع حالیه یورپ که در ماه فوریه ام است موجب ششم ولوم است و
بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
ترتیب فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان یک ارتدویت
عظیم اگر نقشه شود علاج سقیم امروز در دست و قابل العلاج است از یک نقشه کشی
و یک مجلس مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر می آید که باید جنگ خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنگ نمایند کویا
زمان آن رسیده است که دست بشمیر بکشند و اگر واقعا از محاربت ناگزیرند باید
جنگی بشود یک طرفی و عاقبت جنگ باید به این طور ختم شود که من بعد ملتیت فرنگستان
و حریت مردمان یونان و یونان مطمح تهدید عساکر سلطنت متعلقه نبند نشود خلاصه کجیل گفته
شو طرحی که ریخته شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استریم حال خواهد بود زیرا
که مذهب علیوی مخالف اسلام است در سنت اما امروز دولتین مزبورین باید با هم
یکی شده کار بمذهب نداشته باشند و قتی که برای عموم خلق خطر و بختی روی می آید
خصوصیت مذهبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و بنظر من چنین
منها بیکه اگر دولت عثمانی امروز بخوابد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
برادری با استریماید و این موافقت بذائقه اعلی حضرت سلطان بدره نخواهد شد

دولت عثمانی از حیثیت پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 بر آورده شده از این مبلغ پنج زیادی برای قرضی که از خارجه کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگا بداری نماید ملک رله لشکر و لشکر را بمال میتوان نگا داشت فقط چیزی که
 علاج این مسئله را میکند موافقت با دولت استر یا است که فوراً دست تعدی متعذر
 کوتاه میکند و اراضی کلیک که داخل مملکت است باز مرزعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
 که بیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صد هزار
 ملیان لیره انگلیس بخرار فروخت بجایی که ضمانت بدد در کمال استحکام نگا بداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتواند
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگا بداری نماید
 نزدیک شدن استر یا قسطنطنیه منتمای فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امر و زحماتی که در امتداد بسفورند و بزوال و انهدام انداز اراضی که آنطرف
 آب است و بجز حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر نشاده قابل فروش هم
 نمیشوند زیرا که اعتباری در میان نیست واحدی بواسطه بی ثباتی پلیتیک
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشانند و مغرب همین اراضی از زمانیکه بنیاد استر یا
 بقلبه گرفت اجاره زمین در سراجونه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بالنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب متنباط کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپیا است از حیثیت طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و بهم تنظیماتی که بالاتفاق بود
 استریا قرار داده شود رفع صنوبت مذہبی نیندیشد و با اعتقاد مسلمانان یکت کرده بین
 بکنار بناید داد و شود اما هیچ چیز علیحضرت سلطان را مانع نمیشود بستم باجری که ایشانرا
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد و اجاره بدست
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقدہ گفتگوی شرقی را بیان کردم برای حل این
 عقدہ بنیر رعایای ہند علیحضرت ملکہ معظمہ از روی جان و دل برای جان نثاری حاضر
 حل این عقدہ عاقبت خیری خواهد داشت ہم برای رعیت و ملت آسایش خواهند
 و ہم شامل امنیت یورپ خواهند گشت در آئینہ بنظر من چنین می نماید کہ اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون داخلہ خوب از غمہ برآید
 و وضع تحجب را منبط کرده دول معتبرہ را لازم است در این خصوص اعتراف بحقیقت
 و نظم و نسق دی بکنند طولی نخواہد کشید کہ وضع تو دو وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی کہ مخالف احکام و اوامر سلاطین مستقلہ باشند باید قہراً و جبراً استبسال نمایند
 زیرا کہ فقط ہمین مرافقت و موافقت است کہ عالم را از آتش و خرابی این جنکت جدید
 خلاصی میدہد چنانکہ جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی رؤس را
 مقتدر کرده باشد محض فایده شخصی خود از نتیجہ باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر کفایت
 اشارتے روزہ شنبہ ہجرتہ شمس شد
 سہ ساعت از ظهر رقمہ پس از باز دیدار دوستان بکشتی نشسته رفتم بطرف وارا نا بندہ
 در ساحل بحر اسود تا زمانیکہ کشتی از بقور خارج نشدہ بود دریا ملایم بود اما وقتی کہ داخل بحر

اسود شدیم بطوری متلاطم شد و کشتی بشدتی در حرکت آمد که اغلب مسافرین حالتشان
 برهم خورد من و معدودی خود داری نمودیم بجهالتی که هیچ منقلب نشد تا صبح که
 به واران رسیدیم دریا همین طور مغشوش بود از بس فورالی و از ناصد و پنجاه میل و سیزده ساعته
 راه است و ازنا متعلق به بلغاریا و صاحب طیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم می شود
 جنح ارکشتی پیاده شده رفتم با ساسیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکند قدری تا مل کردم تا وقت برسد جنرای کمر کن این جا باعث
 معطله مسافرین می شود میگویند هر چه بار و صندوق و غیره هست باز کنید بی نیم مال اینجا
 دارید یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به بازگردان سنوز
 درب یکی را نکشوده است که دیگری میکوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
 معطل بشود شاید عقب بماند یک بخششی به سید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و در زبان کرده اند همین یکت کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غنیمت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگر تپشک و پشتهای مغل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و ما هم بشدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی و ابی
 اراضی اینجا حاصل خیز بنظر آمد پیشه های متعددی در است و راه دیده شد کی باعث
 از نظر گذشته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود نشسته فقیم الظرف زد که خاک رومالیا است کالسکه بخار اکسپرس صطلاح
 سریع اسیر حاضر بود نشسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد و در دو

سه جا بیشتر زیست نکرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
 بود از جورچا که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و میوه گل
 و بوته بود که عقل متحیر میشد یک وجب زمین بایر دیده نشد چشم کار میکرد آ بادی و د بات
 متصل مسلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد
 صبح زود رسیدیم با ستویا خاک نمکری بقا دوشت حسن از فقر تقریبا جمعیت دارد و حجاب
 کارخانجات زیاد است این اراضی هم بار مثل دیروز همه جا شاداب و سرسبز
 بود درخت تبریزی و زبان کنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدم شجای
 شتر اخیل زرد آلو و آلو بالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود درخت
 کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهر اکلانی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
 و خوش مزه است بوته زرت تا چندیل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد
 دزور و ترکیت نظر آمد که بادی در این صفحات بادی بیش از آبی باشد خاکهای سیاه سفید
 جزو کله کوسفند مشغول چرا بودند با بکله از خضارت و لغزارت این خاک حاصل خیز
 و این ارض زررین هر چه بنویسم کم است چهار ساعت از نظر گذشته رسیدیم توقف
 گاه کالسکه بخار شھر و سینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه اسی حاضر بود نشسته فیتیم بهمان خانه
 موسوم به مینزل کنار شعبه زود د انوب که از میان شھر میگذرد واقع است این شھر
 هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد کوچها و معا بر بقدری عریض و تیزند که بچ
 شش کالسکه در کمال سهولت از پهلوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
 بروند ابد اگر دو غباری بلباس و نقش نمی نشینند تمام عمارات بلند و دکالین را چمند

و قوه خانها دل پسند میخواستیم که بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فرنگستان
 یافت نمی شود و پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور بلند
 بالای تماشان تماثل چینی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان در
 و فرشتگان کبر و صغیر و مشاهیر با تدبیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارات
 و خاخ و حمامها و قوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن میشود و حتی شهری است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بخت و حکم و قابل تماشاست
 طرف عصر رفتم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر وینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات زوز و ایل و غیره
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی میتوان تیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
 اصلی دود بار و ط بهمان بیئی که از دبان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
 میآید سربازی کلوله بز انولش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه
 با صورت اصلی ایدان میشد شخص داد دور نمای دیگری مال صروح الی آن بود
 بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطابی شمار مندل آمده شام صرف
 شد پس از غدا رفتم تماشاخانه ابتدا ابرابودی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه بالباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانند ای که در هوا معلق بودند نشسته بود
 یک دفعه جفت آویزان شد و پا را بر کرسی چسباند بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر لاله

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را رها کرده در کمال تردستی دو دست دختر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد تا تاب خوردن پس از لحظه دست دختر را رها کرده در کمال حسنه
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تماشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنبانی بان آویخته سر طنباب حلقه بود آژاپائین آورده یکی
 از دختران با یک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آژا روی لوله بایستد
 بانها کرده جبت در توری که وسط تماشاخانه در هوا کشیده بودند و یک دفعه سر پائین
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و دختر یکدیگر پندار حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند و بنشینند
 پیش بانهای غریب و غیب کرده جبت روی زنجیری که در هوا کشیده بودند و آنجا دارو
 ز روی همان توبعد سه نفر جنبناستیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی روی زمین
 نشسته یکت کرسی وارونه روی سرش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری یکت کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته سیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
 فزه حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غیب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از آنما منزل روز چهارشنبه عیبت و دوم آمده خوابیدیم
 میسر سیلک نام یکی از ارکان پارلنت اطرین مخصوصاً از پانصد سیله و نیا برای دیدن من
 آمده بود و با والد مخوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و معنوی است در ضمن
 صحبت تحبید از جانی که موثوم است به کالایش و دو سیله و نیا واقع است کرد و
 شد فردا برویم آنجا اتفاق از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

رُوزِ شنبه طیبیت و شوم شهر شوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم بروم همراهان را گفتم بروید
در منزل ما ندیم تا غروب تب شدیدی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنبل از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست شهر وینا
و تمام حول و جوش برج رفیعی آنجا ساخته اند صد و هجده پله بخورد از آن تا چند فرسخ بخوابی و بید
میشوی جنبل تا ساف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

رُوزِ جمعه طیبیت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود اما رتب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دو ادا تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنم همراهان را گفتم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه سقیم طبیب را
از رفتن منع کرد چون تمام تنبیه دیده شده بود گفتم بعضی از همراهان فردا از پیشین روند و بجز
با منند شام رُوزِ شنبه طیبیت و پنجم با من بیایند

همراهانی که کمب بایستی بروند ساعت هشت صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
رُوز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم با تسایسون که سوار شوم دیدیم نمیتوانم
لهذا به همانخانه برگشتم که فردا را هم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم
رُوزِ یکشنبه طیبیت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی بکنیم صبح سوار شده اول رفتم پارکمنت چون یکشنبه بود
اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابنیه عالم محبوب میشود رفتم تماشای

میگرد و در یکت میگردد و قریب بیست هزار خمره چوبی بود هر یکت اقلاً شامل هزار بطریق نفیاع
 اینجا این جا زیاد صرف میشود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت مهمی که در این جامی شود مشتمل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کفش
 و سرسبکها و چاق و غیره شهر وینا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و مهمانخانه های خوب
 اجنبیه مرغوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید الاحداث اند
 در سال ۱۷۵۲ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده و شهر را وسعت
 دادند تقریباً سالی نیم میان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا ها و مدارس و پل ها از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استیفن در سال ۱۷۳۳ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۷۵۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد
 هشتاد و عا به تو کتیف باز دولت عثمانی هنگام جنگت گرفتند آب کرده این سنگ را
 ریختند و ریش بازده هزار و دویست رطل است با بجا بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال شهرت بخوابیدم
 روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زمر و سبز بود و کلمهای شقایق
 سرخ و سفید و او را خود و درویش را خبر میگردد معلوم شد ویش هم از میان آبادیا
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سو اخ کوه گذشتیم کمی زیاد طولانی بود و دیگر هیچ از نظر
 گذشته وارد برلن شدیم همراهانیکه از پیش آمده بودند سر استامسیون حاضر بودند
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتیم به مهمانخانه مونسون قیصر

یعنی همان خانه قیصر این همان خانه تفنگک و پاکیزه ترین همان خانه های برلن است اسباب
 مکملی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیه و کاژدار و شکام عصر
 رفتم بتماشای جبهه خانه توپهای قدیم و جدید متعدد و زیاد بود یک توپی بطول چهار فرسنگ
 یک چارک قطر دهنه اش میشد گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ تنگین دیده شد که کوچکتر
 از توپهای کوچک کر و پ نبودند و دسته توپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم چپیده باز روی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود و کفش
 و چکمه آهنی کتو انخای فولادی بر اسبهای مصنوعی که نشان بقدر یک
 پشقاب بود زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار رفتم منزل شب رفتم آپر شنبه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شنبه بیت و ششم خورده غایبیم
 امروز رفتم پتدام تماشای عمارات فرور یکت کبیر فریب یکماعت با کالسه که
 راه بود و همراهان همه بودند اول رفتم بهار تی که نزدیک تو تفکاه کالسه که بخار بود
 موسوم به تون پاس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کر پ بود خود کر پ که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت پهلوی
 حالیه پیش کرده بعد رفتم بالا خانه تالارهای متعدد بعضی از سنگ مرمر بود و برخی
 ستونهای نیم و ساق داشت از تالار وسط راه داشت با طاق کوچکی میزد و برخی
 در وسط طاق نصب بود و در وسط میز سوار خ کرده ی تعبیه کرده بودند اما سوار خ

باز بود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یک کبیر هر وقت میخواست کبیری
 صحبت محرمانه دارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که
 دست میزد باین تخته مدور بواسطه غر و سبانی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرداند بعد تخته با غذای آمد بجای خود فردر یک
 تناول میکرد و ظرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میرفتند کار دو چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلو این اطاق کو چاک اطاق دیگر
 بود جلوش معموری بود از نقره آفرامی بستند و دیگر با طاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل و بویه
 از فلز مطلق ساخته بودند هر نقطه این کل و بویه را که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد و حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فتم به کلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یک کبیر را محض کرده در صندوقی از چوب
 بلوط مخفی شده بودند صندوق دیگری جسد فردر یک را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یک کبیر بودند از دیدن این صندوقها بسیار تاف
 دست داد و بقدری متاثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشم
 جاری شد سبزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ولیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده سبزه را با دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فتم بعبارت بانبر برکت در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطاقهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطاق

سرو پوست تمام جانورانی بود که فردریکت کبیر شکار کرده بودند بیشتر سر مرال و
 و شکار کوهی بود تمام اسبابهای فردریکت کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده‌ها
 حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود و هیچکدام را از زجانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد و فرنی که دارد
 حالا عمارات را پنج شش طبقه میسازند و این عمارات از سه طبقه بیشتر نبودند اکثر تنوخوا
 سنگ سماق ویشم اند و بنمایها سنگ آلاباستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تماشای مفصل بیرون آمده رفتم مهمانخانه برای تماشای دروازه پهلوی عمارتی که کشیدیم بسیار
 با صفا و خوشبای فواره دارد و داشت شش هفت ذراع محبت گفتند هر وقت امپراطور
 شکار میرود اینجا رفح خستگی میکنند و بیهوشی و تشنگی و غیره در این جاموجود است
 خلاصه رفتم همان خانه نهار خوبی صرف شد بعد از غذا رفتم به عمارت سان سوسی
 اینجا هم طاقها پر از اسباب نفیس و در و دیوار ملو از پرده های کار استادان
 ماهر بود درخت خوابی که فردریکت روی آن وفات کرده بود در یکی از طاقهای
 این عمارت بود و بهمان حالت نگاهداشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردریکت کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد تاکنون همین طور مانده چنانکه مجلسی تعبیه که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله در وقت است از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپال یعنی عمایه
 چیز نیمه و نقری که در این عمارت دیده شد تالاری بود و وسیع در و دیوار و سقف
 آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل اژدها و نمنک و ماهی و اصداف و غیره

نباتات حجّره بحری و صد فهای کوچک که با صلاح کوشش ما می‌گویند و جهان
 و غیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از غیر گرفته و نصب کرده اند بر
 و دیوار این عمارت از قدام می‌گویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله مشهور که میان
 فردریکت کبیر و ماربا ترسا ملکه اطریش واقع شد حکم فردریکت ساختند تا بنماید که با وجود
 این همه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می‌توان چنین
 تالاری ساخت و تنیکه معارضه صورت حساب را نزد فردریکت کبیر بردمی گویند
 آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده انصافاً جای این بود که مردم از قضا
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعاً و کرها بیرون آمد و رفتم با ستاسیون سوار شده را ندیم طرف منزل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه بلبست و خنم شب را زود خواب
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات تبری و بحری
 چرند و پرند و کوچک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر و آرد
 افرا دیده شدیدی بسیار بزرگ بود اسب دریایی که بخت بود که قدم قدسی مان
 آوردند و بانس را مثل غار باز کرده هر چه مان می‌انداختم فوراً می‌لبیب جانوران
 دیگر از قبیل سگ دریایی و زو باه بحری و کرکدن و شاخ و کیشاخ و شوق و کوا
 و انواع مرال و کوره غرور زرافه و غر و خشی خوش خط و خال و فیل و کاکا و که حیوت
 و دست کوتاه و دو پای بلند و دمی کلفت دارد و خر و سفید و کاه و مین و کاه
 که بیرون می‌گویند و طاه و س سفید و طوطی و قنقش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار برشته منزل آدم امروز صبح ستر فزون را لندن فرستادم از پیش
رفته قطار من باشد ششم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهم شد چون صبح زود باید راه افتاد و در تراز بایلی گذشته شنبه بایدم
روز پنجشنبه سی ام

صبح زود برخاستم پس از انور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسنکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شهر است یا قصد خیابان عرض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش یازده اتاق
دارد و کارخانجات زیاد از قبیل حراج بخار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
کلبهای مصنوعی سازی و غیره و همانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
همان خانه که منزل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بر دیگران است کتاخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتابست انجیل کنتن برک که اول انجیل بود بصورت طبع در آن
در کتاخانه برلن است تائیل بسیار بزرگ صورت فردریک ویلیام تیم و صورت محبوبه
ملکه لوئیزا از سنسک بسیار خوب حجاری کرده بود اندر هر کوزه و هر چهار را با غنچه است
باصفا و اطراف آن تائیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر با دایکان اطفال را
در کالسنکه بای کوچک جای داده در این جا بای مصفا بگردش میرند حوضهای زیاده
خواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم راه همه آباد

دو زراعت و دوبات و بلوک و خانه های تکت تکت خوش نما دیده شد مظهر رسیدیم به بلوک
 نهار آنجا صرف شد کارخانجات متعدد در این محل و خوش دیده شد ساعت شش در برج
 وارد کلن شدیم بیشتر زک عامل دولت نظامیه را که تکرار کرده بودم بیایند به کلن در
 استامبول حاضر بود پس از تعارف بکا لسنه نشسته رفتم به مهمانخانه موسوم به بتل و نزد
 که اعظم و حسن مهمانخانه های کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
 گفتند و کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فتح غریمت کرده و فرآ
 شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعه غره شهر و لقیعة الاحرام

بعد از نهار عالم برهم خورد نتوانستم تماشای کلیسای بروم بهر امان اجازت و ادا م برود
 به بیشتر اهل رفته بودند بکلیسای بزرگ که جنب بتل است میقتند این کلیسا در سال ۱۷۰۳
 آغاز شده و در سال ۱۷۸۸ به انجام رسیده مبلغ دو ملیان لیره خرج این کلیسا شده صد و
 شصتی بزرگ و دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
 رودرین است هر یک ۱۵۰ پا است پنجره های منقش پاکیزه دارد و قشیکه داخل کلیسا
 طرف دست راست شمال شکی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پهلوی است
 حضرت جای زخم شمشیر است که پیروان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفته بودند بکلیسا
 سنت از سلاکی ملی از عجایب روزگار است چون قصه این کلیسا زیاد اهمیت دارد
 برای اطلاع مطالعه کنندگان میکارم که در ماه دوم مذهب عیسوی و قطعه جنوبی جزیره
 برتان که تابع مملکت روم بود انتشار یافت از این جبهه رشته الفت فیما بین این

ملک و مملکت رُم که پای تخت عیسوی مذہبان بود بسته شد اہل سبکت و اسکنداند کہ در کما
شالی بودند دست از مذہب خود برنداشته بہمان اعتقاد خویش پای استوار و تاق
قدحی فرزند تادایل ماہ پنجم بنہرج اغلب ایالات کوچک دین مسیح را اختیار کرد
تا واسطہ ماہ پنجم و ششیکہ اہل رُم از برتان کوچ کردہ بملک خود رفتند اہل سبکت
و اسکنداند دست تعدی و تجاوز بمبت عیسویان کہ در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند عیسویان استمداد از آنکلو ساکن ہا کہ طایفہ شجاع و بہادری بودند بستہ
اہل سبکت و اسکنداند را مغلوب کردہ از خاک عیسویان راندند شان آنکلو ساکن ہا
منظر را خاک حاصل خیز و زریزی کہ مال عیسویان بود تطمیع کردہ با اینہا از در محاربت
درآمدہ از ملک و ماوای خویش مجر و شان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شدہ
و برخی بآب زدہ آنطرف دربار رفتند و جمعی بگامی و بردگی گرفتار شدند بسیاری
از بر تانخسای عیسوی مذہب بہ بطاویہ و کال رفتند برانگیختہ و ظل عیسویان طجا و پنا
پیدا کنند بیشتر آن فراریان کہ بہ بطاویہ رفتند تا استمداد رودین محال
اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا بہ امنیت و آسودگی گذران کردند سکا
جنگ فیمین اہل برتان و آنکلو ساکن مردان بر تانی بسیار کشتہ شدہ و تخریب شدہ بی
و برادر کشتند یکی از این صبا یا مونسوم بہ ارسلا تسلوا و نژاد او نجاشا و کھاشا برتری
بر سایرین داشت ہمہ جمع شدہ و برابر باست خود بر کما بستند و فراراً بطرف کلن
روانہ شدند اہل کلن مہربانی و سلوک پیش آمدہ شاہزادہ خانم سہر کردہ را بحال احترام
و اعزاز نمودند اما کلیم بخت کسی را کہ بافتند سیاہ آب زرم و کوثر سفید توان کرد

هنوز این بیچارگان سرب بر بالین استراحت نکرده بودند که سنک متحد که کاهن ایشان
 شد قسمت بجای کشیدشان که خیلی سهندک تر از ملکی بود که از آن سربار کرده بودند و بدین
 این مثال آنکه اهل هونز که مردمان سبع و بی رحمی بودند و نژادشان در ساحل بحر خزر بود و غیرین
 از ظلم و اجحاف آنها خائف و بترسیده بودند و مدتی قبل ترک وطن کرده تا سنک
 و جنوب جرمی رفته بودند در سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جرمی گذاشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بندندند و ابلو که جمعی ابتلا
 که هم پادشاه و هم سرب کرده بود با مالات فوق که جزو ملکیت رُم بود رفته بهر جا که رسیدند
 ویران و بخرکس که بر خور دند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
 فرونگشان را متزلزل ساخت از هر آباوی که می گذاشتند با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ بیدریغ اینانیم جانی بسلامت در بر دند بصحاری و قهار و تلال و حمال
 پناه بردند و یاد در قلع محصور بچنان شدند چون عدد افواج رُم کفایت نداشت
 نمود در سال ۴۵۱ مسیحی اینان جنوب جرمی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورنگان رفته تمام ذکور را مقتول آنات را اسیر و دوشیزکان را بانی ناموس کردند
 از اورنگان که بیرون رفته جمعی از رُمی با را بسر کردی آیتوس و کوث با را به
 سپهسالاری تیودریس بآنها برخورد جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تورکار را که رم بود تا آنکه اهل هونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند و در بین راه
 بجرمیت از آبادی می که میر رسیدند تمام مرز و بوم را با وای بوم می ساختند از

بلجیک بسبت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رودرین و ایل شهر اکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بغلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب ممت دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سرکرده دختران بر تافنی جزو اسرا بودی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نمائید گریز
 دست بگیرد بشمشیر نیز زندگی با بدنامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دنده
 بقضا بگذاریم بدنامی بی ناموسی است و اگر تن درندیم شسته خواهیم شد پس مردان
 با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بجوشیم لهذا
 همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل بیوزر کارزار نمودند اینان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هریازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
 کارزار سخت زد در ضمن تیری بسینه سنت ارسلان خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یا بداهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بنازل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملو است از اجساد مقطعه و میدان ارک ممتلی است از ابدان انانث مقتوله پس از
 نوحه و لاله بسیار جازایهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشتق است از ارسلان که سرکرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تا زکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بتربیب پشت آئینه با چیده اند از قرائیکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است استخوانها را

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خوش بیرون آورده
 بطور یادگار این جانان داده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسا در ی باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلا و عظام نجف
 معروف در این جا است سنت ارسلا مدفون است قبرش را در ماه دوا
 و هم خیلی شکست و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کهنه بفارت بردند در
 سال ۱۸۸۸ اهل کلن بخت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زمار دوز دارند معدودی در قالبهای نقره بودند و بسیار
 شان مروارید و جواهر نشانه بودند استخوان دست سنت ارسلا را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یکت حمزه بلوری مملو از خاک
 بنحون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پاشی سنت
 ارسلا را در قوطی عاج گذاشته اند باین صند و قچه نیز جواهرات درشت
 نصب بود بتدریج برده اند نوک تیزی را که از ضرب آن سنت ارسلا
 شهید شد میان مقبره اش بکام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر لقمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه ای است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و در قوطی طلایی بودند کور است این دو تا از همان غار ربانی است
 که بفر حضرت مسیح فرو کرد و یکت حمزه بود منقول است این یکی از شش حمزه است

که حضرت عیسی آب و آنرا ریخته شراب می شد این خمره اول و کلیسای متروام
 پاریس بوده اند از این تبیل چیزی باز یاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
 اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و وسعت
 دریا فی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی خسته
 اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
 از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پایین آب مانده خارج میگشت کف
 طاقچه را مثل کف دریاشن و ریک و کوش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها رو
 شاخه های درخت راست نشسته بودند ماهیهای مخطوط دیده بودند مثل پست
 سیرس از گردش آمدن منزل شب بعد از شام سوار کا که شده رفتم به تاسیون
 کا لکه بخار حاضر بود سوار شده رفتم بطرف آستین که بندری است واقع در
 چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک ها نور
 و بلجیک گذشتیم اغلب جاها بنر و شاداب بود حال اضل خرمن کوبی این صفت
 حاصل را بعضی جاها در و گرد خرمن کرده بودند بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
 نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به آستین گشتی حاضر بود از کا لکه
 پیاده شده داخل گشتی شدیم درین بجز گشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
 توانست آمد و شد کنند جوازانی که در این بجزند کو چک و بانگاند این بجز
 نیز همیشه متعوج و متلاطم است و کفش سنگلاخ مکرر ریخاين متعدد به سنگلاخا
 خورده شکسته و مسافرین غرق شده اند در اقل و به که گشتی راه افتاد چنانچه

و بالا می شد که ظروف چای خوری روی میسر متصل بهم میخورد و آنست خاصیت
 از آنها پیدا میشد تا یک ساعت همین طور بود بعد از آنکه کم کم آرام شد و دست
 بنظر مانده بندر دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسه
 بخار حاضر بود سوار شده را ندیم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور باسیا
 بزرگ است از این کالسه پیاده شده بکالسه اسبی نشسته رفتم منزل خانه که
 اجاره کرده بودند جنب پادشاهت بعد پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیا باغها و راه های متعدد دارد راه کالسه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و سندیهای بسیار و نیم گیت های بسیار برای دفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و اشهر و اعراف جا های لندن همین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار اجبر را برداشته و محراب آهنی کار گذاشتند خیلی جای
 پاکیزه ای است و فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عامه خلق است خلاصه اینجا
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده استراحت
 کردم شب بعد از شام رفتم به تماشا خانه موسوم به انجمنه قریب است و تفرجگاه
 جوار بهای ساقه بلند تنگ و چپان پوشیده بالباس عربی اول قص کردند
 بعد شوق تفنن کردند و یک دختر در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا را

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی پنجه یکپایر قصید و میچرخید بعد از قصه و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بنده شده کچکر باز برگشته آمده
 باز بهیاسی تردست خوب نشان داد منجمه سه کلوله در دست داشت انواع
 اقسام همه را بهوامی انداخت از زیر پامیکذازند بدون اینکه یکی را بگذارد و زمین سفت
 بعد یک کیلاس پرازاب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و رو
 سرش خف و کیلاس دیگری پرازشراب روی زمین گذاشت همین طور است
 استاده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آهسته آهسته در زمین میرفت
 پامن تار سیدشت کردش آنوقت چشم شده کیلاس شراب را بالاب بلند کرد و باز
 بطری را از پشت کردن روی کله آورد و در این بین ششابی که در کیلاس بود آشفته
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دقیقه
 بزرگ چوبی آورده کانش را نوک چوبی بطول دو ذرع نهاده بهوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخاندن باز بهوا انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این شیل تردستی باز یاد در آورد و هر بازی که تفسیر
 میکرد پرده های خوبی نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلاکیت و استیلاکیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج و قهقریای طبعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم سیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شنبه ذیقعه الحرام خوابیم

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن منیت خیلی کم دیده میشوند غلب به کلیسا و
باغات اطراف شهر میرود کوچه خلوت و تمام دکانها بسته است منم چون حالتی داشتم
تمام روز را منزل ماندم تازه که قابل نگارش باشد رخ ننمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز سب دوائی هست چند نفر از امر او اعزّه را دعوت کردم تشریف
بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کودود گرفته ام تا پنج روز که اسب دوائی طول
می کشد بمانند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند دو ساعت بظهر مانده رفتم بمقصد
کالسکه بخار سوار شده رانیدیم دو ساعت راه بود و قریب منزل رسیدیم مدعوین
تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر چنگاه خود فیتیم شب را با صحبت
با ایشان **سه شنبه پنجم شهر ذیقعد** بسر بردم

یک ساعت از ظهر رفته اسب دوائی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان
دوائی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
خانه که برای تماشاچیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجا که هر کس که سیاه و تیره
متعدد درجه بدرجه پخته ده بودند تماشاچیان اغذیه سرد از منازل خود آورده زیر
سایه اشجار جوفه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در حقیقت
نوعی است از اعیاد عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
استاد والا پرنس اف ولس و لیعهد دولت بنیه کلستان خیلی اظهار غایت نسبت
بمن مبذول داشتند اگر چه استبعادی ندارد زیرا که خطری و تبلی حضرت مخلم است

که پیوسته مطمح نظر و غایتشان متوجه تمام دولتخواهان و صدقات اندیشان است و همواره
 انظار بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان و دلشان یکی باشد امیدوارم این
 بنده بهم جزو این جبر که محسوب شوم زیرا که گندم نموده است از آثار و مشت فاش است
 از غرور و اخلاصه اسب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام اسب
 دوانی رفتم **چهارشنبه ششم** منزل
 امروز روز جمعه را مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
 میرفتم به کوچه تا ساعت شش بتماشای اسب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میردم روز پنجشنبه عالم بر بهم خورد نتوانستم بروم

پنجشنبه ششم
 امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون نماز کمال بودم از منزل بیرون رفتم
 مولوی سید علی سیکرانی که یکجا بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد دیر و زوار و بلند
 شده امروز بدین من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت آنچه تندی به چیز خوبی و
 پاکیزگی میکند و شب رفتم بتماشای خانه موسوم به حیثین مال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز بهیای خوب در آورده و دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
 تعریف است اول آنکه صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میرکدار و مقابل
 این میرنیز و دیگری نهاد که فاصلاش تقریباً یک فرس میشد یک بشقاب
 آورده کفش را نوک پشت گذاشته بنا کرد و دیگر خاندن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

و قتی که ثقیاب را با گرد دست آدم مقوائی بهم از حرکت افتاد آنوقت صفی کاغذ را
 بتماشاچیان نمود و دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 هر دو رو سفید بود و قتی که جلو آدم مقوائی گذارد بعد نوار بار یکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چارچوبی که دو اصبع بیشتر قطرند داشت و در
 وسط چارچوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آن و بخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چارچوب مرصع نموده حاضرین را مخاطب ساخت که این
 بندی از این چسب برون می آید خوب متوجه باشید یکدیگر ضربه بکاغذ
 زده پاره شد از میان آن یک بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمره کوچکی بود بیرون
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی پخت و کم کم بالون ب حرکت آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پرسی تا سینه خود را نموده دستهارا کشود
 با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب این است میان چارچوب نازکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم چسبان شده بود و چگونه باین
 سنگینی روی هوا معلق بنواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت و درازویه
 تماشاخانه پیانوی بود بقدر پیانوی معمولی طرفین آن ششپور و طبل نصب کرده
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آنجا بخت بودند
 بتوسط چوبی که دوزخ تقریباً طول داشت یک ششپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به بیان زدن که یکدقه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و ششپور بلند شد
 مثل اینکه یک فوج بالابان میرشد بیک دست زدن به پیانوها و جوی هر غما

تماشاخانه خاموش و کاهی روشن میشد یک دفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شرشر باران در تماشاخانه پدید آمد و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
 بهار است و باران و بعد برق دوشسته ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد و بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شدند و مردی پیداشد ضحیفه میخواست
 بگذرد که در آید و بسول نیکو و مسخره باین عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کرده ام
 زن بزم در این ضمن جادوگری آمد و گفت من از روح زنت میپرسم اذن بدید این خانم را
 برشته از دواج و آوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شده نوری شکل آدم پیداشد
 در هوا حرکت کرد و دیری بالا رفت و قدی پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد و بعد این جسم نور بتدریج از نظر غایب شد یک دفعه صورت
 تشریحی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدا
 چند عظام که بهم میخورد و گوش میرسید و قتیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده هوا
 صندوق گرد باد و دست کوشش زیاد کرد و بیک گوشش نوبت متصل در هوا متحرک بود و بعد
 هر دو پایش از زانو جدا شده بنا کرد بر راه رفتن در هوا و قتیکه بهم میخورد صدای دو تن
 که بهم میخورد از آنها خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
 روشن شد و باری تمام گشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانید
 باشند اگر اینها بایندهنوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی تعمیری کنند همه بر تال
 وی اعتراف میکنند **پنجمین شهر و قیعه** می کنند
 امروز رفتم به آلبرت هال تا لالیت نزدیکت پیدا کنم حضرت مستطاب پرنس است

شهر علیا حضرت ملکه معظمه دامت ثروتها در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
اصنای و دارالعلوم بباوند در بیستم ماه می ۱۸۶۷ اول سنک بنا را علی حضرت
ملکه معظمه دامت ثروتها گذاشتند در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب دویست هزار
لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطروش ۲۷۲ و قطر قصرش ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
پا است شکلا تقریباً بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
دور تا دور تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰ اگر میستوان گذشت
یا لای شاه نشین غلام کردوشی است دو هزار نفر بفرغت می توانند گردش کنند
اطراف غلام کردوش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
کنسیدی بلور دارد و بار تفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
و فراخی جامی تواند در این تالار به نشینند طرف جنوب تالار ارغون بسیار بزرگی
نهاده اند ده هزار بند دارد و دو ماشین بخار آب هکات در می آورندش ساز بزرگیت
هزار نوازنده اطرافش می توانند نشسته بنوازند طولش هفتاد پا است قریب ده هزار
لیره تمام شده چیل ساز بزرگیت اجدا از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیند بیرون آدم مقابل در باب تالار باغی
است موسوم بیاب کنسینکن مجنمه حضرت اقدس پرش کشتی را بیا دکا روی ریخته
مظا کرده اند چهار طرف مجنمه فرشتگان زیاده از مرمر جاری کرده چهار رخ
سکون می نامند شان در زیر مجنمه پرش نمایل اشخاصی معروفست از قبیل سکسیر و
میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذیقعدة الاحرام

بعد از صرف خنجر فتم پاشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا
 اثر بت سلطان کینت ششم مسیحی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۸۶۱
 آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۱۳۶ باز
 بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در ۱۵۰۰ آتش گرفته
 خرابی بسیار آن وارد آمد مجدداً مبلغ کزانی خرج کرده مرتش کردند در ۱۸۵۰
 عظیمی روی داده بکلی ویران و ملی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
 و هشتاد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۲۵۰۰ خانه باز از سر نو شروع بساختن کردند سی و پنج سال طول کشید تا تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمر معمار در یک روز با تمام رسید طرح بنا شبیه به
 کلیسای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای کنسبت ۳۵۰ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پایی شود این زنک بهیچوقت زده نمیشود جز وقتیکه کمی از دود
 سلطنت یا امیری از خاندان نبالت و شش از دنیا کوتاه شود وزن زنک دوازده
 هزار رطل است و وزن زنک صد و شصت و ششصد و شانزده پونجه و
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش نخوی موسوم است بیشتر فتم وجهه شمیه
 این غلام کردش این است که اگر با صله صد قدم آدم و شش را بدیوار گذارده
 آهسته حرب شمع بصدامی بلند می شود و سمار صنعت غربی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالاتر رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود و خواستیم برویم بالاتر تا نزدیک
 صلیب مانع شدند گفتند چندین دفعه اهل ایرلند خواستند کعبه را با دنیا میست
 خراب کنند از عمده بر نیامده گرفتار شدند از آن زمان بعد قدغن آگید است
 کسی بالاتر رود همیشه درهای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم مجتبه های زیاد صورت پهلوانان محرو
 که در بردها کشته شدند از سنگ مرمر جاری کرده بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کعبه صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت طل روی
 کلوله نصب است که وزنش پنجاه و شش صد طل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر بند و آن درشتی بنظر می آید هشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجاند خلاصه پس از گردش زیاد آدم منزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میفر و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح که ششیم جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چندین
 جا کالسکه من و همراهمان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صد
 بلند بیرون نمی آمد و اتفاقاً انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب و احدا
 با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن است تا نزاعی خوریز و جنگی فتنه انگیز روی نهد
 پلیس با ذوق نیت مداخلت هیچ امری نمایند فی الحقیقه آزادی این است که هیچ
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سینه ششم

امروز عصر منزل مانده بنوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش رفتم تباشخانه مذم توسوا اینجا صورت سلاطین و دربان معروف را خوا
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با بهان اباس و نشانی که در زمان
حیات در بر داشتند بترتیب ایستاده و نشسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلاً شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری محترم است
که با صورت اصلی نمیتوان پیزداد صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود کاه کاچی
سرش را بطرف راست و چپ سبکزدانند پلیدی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از متاشا چیان کان کر پلیدی حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و در جوابی نیامد بختل شد دختری شربت فروش جلوسری ایستاده بود یکی از بهرامان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر بنا کرد بخندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی بنشانند مشکل پیدا کنم کسی بتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشد جابی نهاده بودند زیر جاب دستخط مبارک علیحضرت
اقدس همایون ناصرالدین سلطان ایران دیده شد بچلوی آن آنجایی نهاده بودند
بمیرزا اسمعیل خان گفت سواد دستخط همایون را محض تمیم و تبرک مسافرت نامه من برد
ایمنت سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتم پاشای مذم توسوا
آدمیم و این چند کلمه را برسم یا دکاری در اینجا نوشتم ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۷۵

در جنب این تماشاخانه طاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
 از قبیل لباس واسلحه و غیره رخت خوابی که ناپلیون اقل در آن سفر میکرد اینجا بود درین
 کالسه بخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میزها و خوری همه جمع بود از این
 طاق پله میخورد بپائین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هستند که به بد ذاتی
 و سرقت و بفسنی و سفایکی مشتهر بودند از هر یک در هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
 میشود تا ما گریه المنظر و قبح الوجوه اند این جائیزیکت داردیده شد که سوابق ایام در
 فرانسه و بعد در لندن ریاچ شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر تخته چوبی عمود کرده
 آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود نبری تعبیه شده بکیت اشاره پائین آمده
 میخورد و گردن آدم و فوراً سر جدا شده می افتاد میان صندوقی پرازگاه و بدن
 رؤی غمی همانند صورت تمام مجوسین نیز در این طاق بود با وجودیکه همه از نوموس ساخته شده
 بودند از دیدن رؤی رشتستان موی بدن آدم راست میشد پس از تماشای آنها
 آدمیم با طاق اول بکیت کتبه سوز گچا نخی هر روز نزدیک مغرب موزیک میزدند
 چون خوب میزدند و خسته هم شده بودم قدری بنشستم رفخ خشکی شد بعد رفتم
 منزل شام خورده مکشینه دهم وقت خواب خوابیدیم
 امر وزیر روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جانی برای تماشا با رست و نه
 آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بکوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
 مثل اینست که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
 این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرانی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین مؤمن جنگ بدین من آمده بودند کفتم بماند با من نهار
 بخورند بعد از آنکه را آنانی انجمله صحبتی شد تازه که قابل نگارش باشد اتفاقاً فقید
 دو شبانه یازدهم

امروز بعد از نماز فرتم بهارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
 یعنی برج لندن این عمارت صاحب برج چند روی تپه کنار رود تمیز واقع است
 این جایائی است که اشخاص معروف و مشهور عالم شربت موات از دم تیغ آبدار
 چشیده اند اصل این بنا از من است در عهد سلطنت گئتمانین کبیر بنا شده گویا
 خزانه و دارالضرب زمین با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ و قسکه پایه یک بنای جدید
 می کنند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک است که و خط زمین با بود از ابتدای
 بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس حکومتی استیفن شاه اول سلطانی بود که
 را مقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول سال ۱۸۸۸ لغت کشیش خندقی و این بنا داد
 کنند زمان سلطنت ادوارد بر استیجکامات و قلاع این بنا افزوده چنان مستحکم نمود که
 ممکن نبودی و غل غل اندرونی شد بقولی در عهد وی این جاقط مجلس دولتی شد و سال
 ۱۲۷۸ از یهودیان متشکی شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کردند
 این جاجس بودند و خنای زیاد در این جارخته شده اگر بخوانم تمام را شرح دهم چندین
 صفحه خواهد شد این جا همان جایی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراکن را پس از
 جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۳۳ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امید
 کرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج در آورد و چندی

نگذشت که بوی نیم همان شربت چنانکه در عهد سلطنت مری رقیب خویش بدیجی نکری
بدون هیچ نوع تقصیر یا کناهی در این جا حبس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
وقتی که مری از دارالملکت و نیاروی بعالم بقائنا و سلاطین بعد دیگر این جارا عمارت
دولتی قرار دادند حالا جبه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
اطلاقی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکتور و برخی
مسروق شدند در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مامور شد آنچه جواهر
لازم است برای دسیم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مثل است
بر چند تاج و چند نمود و بشقابهای طلا و مطلقاً که بنکام تاج گذاری در سر سزمی حسیند
نشانی متعدد طلا و مرتفع مبینا و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
ملکه معظمه و امته شکوه را از همه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارغوشیت
و جواهرات زیاد روی آن نشاندند یکت یا قوت درشی که اطرافش هفتاد و پنج
الماس برلیان بود دیده شد بیک صلیبی نشاندند این یا قوت بواسطه درشی
اشتهار زیاد دارد و میگویند مال او دارد است که معروف بود بپادشاه در سال
۱۳۰۶ که اسپانول محاصره شد بطر پادشاه کاسنیل بوی ارزانی داشت در محاصره
اجین کرت سال ۱۴۱۵ همین یا قوت بکلاه خود به نری پنجم نصب بود خلاصه آنجا
اقسام جواهرات دیده شد منجم ظریفی بود شبیه بعقاب بال کشوده سرش
بگردن پیچ نخورده بنکام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دوازده نمک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز هنگام جلوس سلاطین در دست خوانی که آرزو کنند مرصع می شود
 گذارده میشوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از ترشیدن
 و بر لبان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن بند و نشان را نو بند که
 روی آن مرصع است هولی سواکی مالی پانس یعنی بد بانکسی وارد بیاید که بد خیال را
 میکند و نشانهای دیگر و مال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جایرون
 آمده رفتم بجهت خانه این حجره مثل است به اسلحه برنجی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرقین مخصوصاً مال بندیان و ادوات قدیمی نادر خوش ساخت با اسم نازک
 هر یک بتربیب و قفسه های متعدد چیده اند کتوانهای فولادی بر اسبهای
 مصنوعی بسیار درشت پوشانده بتربیب چیده اند بعضی شان پوشیده است
 حقیقی بود که با کلاه پر کرده بودند سمشان بزرگتر از سقا بای معمولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
 این نوع لباس می پوشیدند مختصر بود بهی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 نیز می بود شمشیر و توب و قنک قدیم و جدید خنجر و کارد های خراسان و کرمان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این جا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن کری بود یکت پخره نسبت صحن عمارت داشت از
 میان همین پخره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در غرابه گذارده بردند و کلیسای سنت لطر دفن کردند بعد آمدن بن بیچاره را هم برد
 بشوهرش ملحق کردند حال بهمان مقتل را مشجر کرده معجز آهنی اطرافش ساخته اند
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ۱۶۱۷ اشش نفرانشا هیری سر شدند اول ملکه آن
 زن هیری ششم دویم مارکارست زن سر بیچاره دل سیم ملکه کاثرین زن پنجم هیری
 هشتم چهارم جن زن جورج بلین پنجم لیدی جن گری دختر هیری دیوک شکست ششم زبرت
 دورا ریل اسکس در جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک می رود و عجیبی که
 مال اغزه و امرا بود مجوسین هر یک زمان قید روی سنگهایی که در کف و دیو
 محبس است چیزها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ولیم رام
 کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و غزا توقف کردن به از دست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
 چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلع الغدار بودن برای هر چیزی و کیفیت
 معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدرود گفت روز مات بهتر از روز حیات
 هر چیزی سختی دارد و انجام هر شیی از آغاز آن بهتر است در خانه سکنت و
 مذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است غص نیز کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تیرس از ایام ادا باز فی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیبا و آوردن کتاب
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بد من فرقتش شد که ضعف روی و اندک محبس
 دیگر بود و بر زمین مانند برای طبقه کنا به کاران و قاتلین و غیره بقدری تاریک

و بدبو بود که بقتل رهاست نمی آید و دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار قنک است
در عرض یک مایه بیست و نه است و بنز قنک بیرون بیاورد بجهت خراب کردن یکی
از دیوارهای این محبس هنر با عله و مهت زمان لازم است و اقصای عجایب
محکم است از آهن استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آمدیم
شبه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعه دسمنیست کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۱۶۰۰ بکلمه زبرت سلطان کس شد
اهل دناکت بنای اول را خراب کردند بعد اودار و ملقب به تفسیر در سال ۱۰۵
دیگری بنا کردند و مذکور است این اول کلیسائی بود که بطرح رومی در برتان ساخته شد
مقبوره اودار در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جمعی بلیع نمودند هنری تیم در سال ۱۲۲۰ بنای باشکوه
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت اودار و اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
اودار دوم و اودار دسیم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت مشرق بنای پاکیزه
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان هارلانا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر می خنداده اند باین معنی که زوی یک سندی که شش سال قبل
ساخته شده می نشیند و رسم تاج گذاری عمل می آید و بهیم و جواهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال می شوند در توراف لندن که شهرش سابقا گذشت جایی داده اند
سوابق آیام این جالبجا و ماوای مقصرین بودی کف کلیسا ناما حجر متلون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تماثل اغلب مشاهیر در این جا است بعضی حجابها و منبت
کارها و معمار بها دیده شد که در این عصر کمتر می توان مثل بھینا ساخت تمام ستونها و
جدار و سقف و کمر مرمر است پشت کلیسا جانی است تقریباً دو هزار سال قبل از ملت
لندن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های غنچه
اگر بستان منبت برزند صدای مس میان تنی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تماثل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
آدم شب بواسطه خشکی چهارشنبه سیر دهم از منزل بیرون رفتم
امروز رفتم دیدن موزه که موسوم است به بندی این موزه محتویت بر صنایع و کارها
هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
زربفت شالهای کشمیر ظروف چینی قالیمای ایران زیاده دیده شد صورت شیر
از چدن دیده شد که کینفر انگلیس را زیر پنجه خود پامال میکرد گفتند این کنیوع آلت
موسیقی است که بدستور لعل اورنگ زیب سلطان هندوستان درست کرد
در حضور وی مینواختند شیر منظر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
مضحل میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
داشت مدیر موزه گفت این را میت و پنج لیره غریبه ام اما هر ورق آن میت پنج
لیره می ارزد بعضی تنگه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تنگه ها و خا
های هند برای نمودن مردم و بدن جا ساخته اند حقیقت محض بصیرت ملت است
مبلغ کزانی خرج کرده اما نگه اثاث ابلت هندی را ندیده اند بیک نظر خیز بانی را

می بیند که حتی بعضی از خود هندیان هم ندیده اند پس از تماشا شنیدن آمده باقی روز و شب
کافی السابق چشیده چسب رود هم گذرانیم
امروز در منزل ماندم تازه روی ندا و شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیانو زده همه را محظوظ کردند نصف
شب ساز و محبت گرم بود بعد ایشان رفته نیمه پنجگاه خوابیدیم شام فتم
جمع شده پانزدهم

امروز چارپا رفت و بهندوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط از
شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا آب است
و خنک بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم می شود ولی زیر سایه اشجار نیم خوش و
خرمی می آید قریب یک ساعت راه رفته منزل معاودت شد
شنبه شانزدهم

امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به پیش موزیم این موزه منقسم بدو جزو است
یکی مثل است به تاشیل و حجارهای مرغوب و دیگری مخوی است بر سکه ها و
نشانهای قدیم عالم در مرتبه تختانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
کتب خطی و با سکه عدد کتب با سکه یک طیان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
خطی بیش از پنجاه هزار جلد هشت هزار و پانصد جلد آن اسنه شرقی است اقبال عز
و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مصور و کتاب یوسف زلیخا و طلی مجنون
و حافظ همه مذتب و خوش خط در یک قفسه جدا دیده شد الحق بسیار بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه اطاقی بود موسوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
 مستطوط آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پتر که در رست
 کوتاه تر است و این اطاق خواندن ششاد یکصد کتابست هر مطلبی که مردم بخواهند
 بفهمند یا سودا مقاله را بردارند اجازتی حاصل کرده این جامی آینه هر چه بخواهند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف آویخته اند برای
 نشستن مردم و اتفاقا اگر کسی بخواهد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا بآستان
 اهل ملات را تشویق کند هر قسم کتابی که در عالم بابسته شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که ترتیب نام کتابها را نوشته اند هر کتابی که بخواهد
 پیدا می کنند بفاصله دو سه دقیقه خلاصه قدری اینجا نوشته بعد سندی آدم
 یکشنبه هفدهم شهر لقمه

الی یکشنبه بیت چهارم ز کام و سرفه و کای تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانستم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ نمود امر و فریزی از
 آیام ساکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خود و بزرگ
 بیانات حول و خوش میروند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزد یک طهر
 مراجعت کرده در خانه میمانند عدد قلیلی طرف عصر برای گردش در میدان و جاب
 دیگر بیرون میروند منم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرا
 گذراندم آنقدر تند امروزی بکلی رفع کمال شد فادرجرت هستم
 دوشنبه بیت و پنجم

امروز عصر منزل مستر زک من و تمام مهربان همان جستم همراهم را منزل صرف
کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در ضربه و میلدن واقع است اثاث
البت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم مستر زک مانع شده خواهش کرد و سه روز
برای تقییر هوا در منزل ایشان بمانم چون خود و عیالش مردمان مهربان و دانا
و دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
در کمال خوشی و فرحی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بنده
رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم انجمن بزیارت علیا
حضرت ملکه معظمه پادشاه گلستان و قصر هندوستان دامت ملکه
لذا شب بعد از شام چند حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه محبت هشتم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه بخار چهار ساعت طول کشید هوا
بسیار سرد بود در ساعت معهود بعمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و احترام پیش رفته رسم آداب و تکریم
بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوه با دست مبارک کردن

وسینه خانه زاد دولت خواه خود را با حمال آبی و نشان نیت گاندراف ایندیان مسیر
 مرتین فرمودند این بنده هم سر به پایت و افتخار به گنبد و تاور رسانیده دست سارک
 علیا حضرت مطهره را بوسیده اجازت حاصل نمود شب را جمعی از امرای و اغرة کما
 بود و خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پای نو و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که مجلس برهم خورد و با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدم
 جمعه شبیت و نهم شهر ذیقعد

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
 اتفاق

شنبه سهام

امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به کنسینکتون موزیم در این موزه نمونه اکثر اشیای
 عالیته قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جا داده اند به انضمام تمام اسبابا و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه ستون تراجان را که در رم است همان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابد اتفاق و ت ندارد در جای دیگر نمونه
 شمعان کشته دیده که از برج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جانی مسجد مسلمانان
 و جانی گشت بود دیان و نترل اعراب یعنی و حجازی و اما مراده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را ببیند مثل نیت که اغلب اینیه مشهور عالم و کار بائی قدیم چین و
 و جاپان و زنا و روزیهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخطوط میشود بر بصیرت شخص هم می آید زیرا در روزی

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تا ما کار قدیم است از قراریکه مدیر موزوم گفت در این زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها کار میکنند از عنده بر نیامده اند سوابق ایام هند و ایران در زمان دوزی وکل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دو دوام
 یکشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا پر از مه غلیظ و تا ساعت یازده جنبی نفع و گرم بود بعد کم کم روشن شد چون امروز هم روز تعطیل تکلیفهاست و منم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف هید پارک گردش کردم بعد مر حبت نموده تا نزدیک شام صحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کسیر لاند که سابقا هم حیدرآباد آمده بود بدین آمد در یکت عمل بسیار زد و ما بر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت یا کنایات یا بطور بخوابشی را نشان کنند یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کنند و یا به پیشانی خود حساب انداخته مستقیم میر و پهلوی همان شیئی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کنند و یا بیکدیگر روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جعبه که در اطاق دیگر بود گذارده بدیکری آهسته گفت بعد کسیر لاند دست ویرا به پیشانی نهاده بخط مستقیم سر جعبه آن را باز نموده و دستش را روی سنجاق بخت و از این قبیل کارها زیاد نمود بعد از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر و روز را پایانی

سه شنبه سیم

نمازه که قابل مذاکره باشد رخ نمود طرف عصر عالم برهم خورد کسالت زیاده است
داد نتوانستیم از منزل چهارشنبه چهارم
الی شنبه به فقم کسالت مزاج باقی بود هیچ نتوانستیم از منزل بیرون بروم کرل
شیرن هیل که چند سال قبل نایب سفیر کبیر دولت بنیه انگلیس مقیم حیدرآباد بود بان
و یکچه اش دو ساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت ندعو بودند در عات
مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاده در میان
آمد دختر جوانی دارند فراموشه بسیار خوب حرف میزند چهار سال در یکی از مدارس
مارسل تحصیل کرده زبان منسه خوب میدانت خیلی خوب تربیت یافته بعد از صحبتها
زیاد ایشان رفتند منم براحتگاه خود رفته با امور لازمه پرداختم

یکشنبه هشتم

امروز نیز یکی از ایامیست که اهل لندن بعضی بنماز و برخی بگردش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دوشه روز است هوا تغییر کرده قدری
خنک شده گاه کاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا تاریک و تنگ و خفه بود بعد کم کم روشن شد

دوشنبه نهم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ورسیر و هفت مایل آن قصبه محقری است
معروف به ورسیر شیر قریب قصبه مذکور چشمه آب گرم است از آن چشمه جوی کنده

آب کرم به جانهائی متعدد که در ممانخانها ساخته اند میسوزند بپاربان و ناخوشان از اطراف و کثاف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از ممانخانها توقف می کنند و بهر آب کرم بدن شوی می نمایند رفع مرضشان هر چه باشد میشود بسیار اشخاص شل و نکست و نزله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون مخمس اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی بودم انب و دهنم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی گنم شاید رفع درج شود لهذا طرف عصر بموقف کالسه که بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب بخیر رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم منترال در ممانخانه ایست موسوم به زیال هتل و متعلق به بیشتر زک که سابقا مذکور شد.

شعبه هشتم

امروز عید عید اضحی کی از اعیاد متبرکه است صبح بیدار شدم و شوی بدن و فتن معمول مسلمانان چند کوفته قهرمانی آورده و فوج نمودند بعد علی الرسم هندوستان اهمل ادا می نذر کرده مبارکباد و تهنیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با نهایت ایشان روز را شام کردم امروز بیدار شدم و شوی بدن در آب کرم در دستخوانی که چند سال قبل در بایم پیدا شده بود و اطبا چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود و کمی رفع شد

چهار شعبه یازدهم

امروز صبح باز بکام آب کرم رفتم رفته رفته حیدم در دپالشیام یافت بعد از چند روز خیلی رفع درد شد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت منیت چند نفر از اطبای حاذق آب را تجربه کرده و دواهای نافع مرفوع به این آب یافته اند و جزو بیشتر نکست است

وشوره خلاصه تا روز شنبه هفدهم از منزل بیرون رفتیم تازه که قابل کار باشد

روى روز شنبه هفدهم

بعد از نماز رفته به پوست انواع اقسام چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات اینجا ساخته میشود اول رفته به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی ابتدا مثل ظروف کلی خام است مکت جا میرد یکجا قالب می کنند یکجا لعاب می نهند و یکجا رنگ آمیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیطان بهم بسیار مناسب بعد رفته

به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا میخوانند امروز بهترین خوانندای فرانکستان است قریب چهار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک ضعیف و شریف حضور داشتند و متجا و زار سیصد نفر خواننده و نوازنده بودند گاهی این همه با هم میخوانند و گاهی هم البانی به تنهایی میخواند اما صوت دم البانی در آن و غزائی برابر میگردید با او از تمام این سیصد نفر واقعا بسیار خوب میخواند صدایش مثل زنگ در کلیسا می پیچید چهار ساعت از ظهر که شنبه مجلس برهم خورد و ختم منزل

سعادوت روز چهارشنبه هجدهم کردم

امروز نماز را همان بیشتر اورت شریف پر منکام ستم ساعت دوازده با کاسه بخار مخصوص راه افتادم سحر امان همه بودند صیبت و پنج دقیقه راه بود بعد از ظهر رسیدم به استیشن نماز در همانجا که جنب استیشن است صرف شد جناب شرفاس مور لو حاکم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نماز بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشکی و غیرت نکرد با ایشان دست

مذاو این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قیل تفنگ و طباخچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مداد و مفتول و لوله های برنجی
 و غیره بعد از بنا را قول رفتم بهماشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عهده کار
 میکردند هر جزء تفنگ از یک دستگاه علیحده بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند جانی خاذا رینما سید کجا پرداخت
 می کنند از آنجا جای دیگری برده رنگ می کنند دستگاه دیگری چخاق و دیگر
 بنامک و در دیگری قذاق می سازند و قس علی هذا بسیار قابل تماشا بود و قس
 خواستم بیرون بیایم کتابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراه با این اسم خود را
 درج کردند و زوی دوست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بابت و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم بکارخانه برنج سازی از قبل
 مفتولهای باریک و کلفت چرخهای برنجی پچ و مهره و لوله های برنجی و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بجا بیرون می آیند از آنجا رفتم بکارخانه
 سر قلم سازی تمام عجایب دخترهای جوان بودند معدودی مرد در پائین مستحفظ خرج
 بخار بودند کار آنها منحصراً این است که تخته های آهن نازک به عجایب برسانند
 قریب دو سیت منگنه بود و در هر منگنه یک دختر با دست کار می کرد و در منگنه
 اول شکل سر قلم آما سطح و پهن بریده میشد و در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 جای دیگر محقر میشد و جای دیگر قطع میزدند در کمال چالاک و زرنگی حسیله تماشا و
 پس از تماشا بیرون آمدم مدیر کارخانه که زن معمره بود و چند قلم بطور یادگار

تعارف کردیم منت قبول کردم از این جا باز رفتم همانخانه چای صرف کرده بخاستیم رفتم
 و رستبر که شب را بروم تا شاخانه بعد از ورود به رستبر رفتم به همان خانه موسوم به ساره
 مثل تغییر لباس داده رفتم تا شاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
 و طوفان و پارو زدن ملاحان و صدای آب دریا که بمحال میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبیعی اندزه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد سحر آمدیم چشمتنه نوز و بهم سوپه خوردیم و خوابیدیم
 امروز در شهر رستبر توقف کردیم بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی امروز
 روز آخر هست که میخواهند فردا خوابد رفت سه روز است این جا است زنی است عمره
 و کوتاه قد بدترین آوازه خوانان فرنگت محبوب میشود تمام جماعت فرنگت و نیکی دنیا کثر
 مشارالیه را دعوت می کنند بلا عرف آهنگی که از حجرش میرون می آید روح را فانی
 علیحد می بخشد قابل شنیدن است علمی حال پس از اتمام مجلس رفتم همانخانه چای خورده
 بطرف درستر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود هوای این جا خشک تر است از لندن
 استب را در خانه میسر اورت همان شتم هر چند زیبا و خسته بودم ولی بلا خطه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم باین حال به محض ورود به رستبر تغییر
 لباس داده راه افتادیم بمرابان نینه مدعو بودند هفت میل مسافت داشت متجاوز
 از یک ساعت در راه بودیم هوا بهم سرد بود و خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و باغچه و اما
 البیت بسیار جلیقه و اند شام مفتی صرف شد بعد از شام صبا بایامی مغزی لیه
 قدری پیافوز دند خلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر و دو دختر بزرگش

که بهفده و هجده ساله بنظر آمد بسیار با کمال بار آمده اند هم ساز و نقش خوب میدهند
و هم دست خیا طمی بسیار قابلی دارند و هم صاحب دوسه زمانه نقاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب گذشته مجلس طول کشید یعنی چندین بار
ساز قدری بصحبت و قدری بازی بلیارد مشغول شدیم خدا حافظ کرده منزل آمدیم
روز جمعه میتم شریف و حجه اکرام

بر حسب معمول امر و بنوشتن خطوط و جواب کاغذ جات هند روز را گذراندم
تا زه رخ نمود از بعد از ظهر هوا بار شد بنا کرد بسیاریدن

شنبه بیت و یکم و کیشنه بیت و دوم
بواسطه باران و رطوبت هوا از منزل بیرون رفتم بخواندن و صحبت این روز را گذراندم
دو شنبه بیت و سیم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کار خا بجات دیگر باز رفتم پر منکام یک ساعت
راه بود همراهان همه بودند اول رفتم بکارخانه نساجی سازی قریب صد و هفتاد تنگنه
کوچک بود همه با چرخ بخار در حرکت بودند پیلوی هر دستگاه یک حلقه مفتول بطول
سی چهل میل گذاشته بودند سر مفتول از میان سوراخی داخل دستگاه میشد فوراً
بیت چکش کوچکی بر مفتول خورده مدورش میکرد در این ضمن آنکه دیگر قطش میکرد و در دقیقه
از هر دستگاه قریب دویست نساجی بیرون می آید عقیده کنیغیر لازم بود نساجی را را
از این جا جاعل کرده بکارخانه دیگر ببرد آنجا دختران متعدده را مرتب بکار خندهای طول
نصب کرده در قوطی با جای میدادند نه اینکه نساجی را یک بیت یکا غده فرو کنند

بلکه توسط دست کاهی که با چرخ بنج میچرخد مکنفر با یک آله مثل پیل درنا و دان مانند میسخت
 دیگری با آله بهمان ترکیب پیش می کشید که غذا خالی زیر دست کاه میسخت از طرف دیگر پراز
 سنجاق میرون میآمد چنانچه نشان داشت از آنجا میرون آمده رفتم بکارخانه زرگری آنجا بچرخ
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری میسازند دختران خود و سال در این کارخانه
 زیاد بودند اکثر زرگرهای ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها میرون می آید قراضه کاه
 ریز را در کمال مهارت و تردستی آلات دیگر جوش میدادند با دم میدیدند قوه برقیه از
 چراغ میرون میآمد و با دست کار میکردند مکنفر دو کار میکرد و دیگر لازم نبود کمی دم بدید دیگر
 کار کند آنی خوب و جلد کار می کنند از آنجا میرون آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک
 از قبیل چرخ و مهره و منج و حلقه و چرخهای برنجی و آهنی کوچک و قطاب و سنگات و غیره
 میسازند در تمام این کارخانجات تمام آلات و اسباب از زیر چرخ بنج میرون می آید
 خیلی کم احتیاج به دستمادان دارند از این جا میرون آمده رفتم به همانجا برای صرف
 غذا و نظایر آن حاضر بود و صرف شد چنانچه بعد از نماز بار مسوار کالسکه شده رفتم بکارخانجات
 دیگر اولا رفتم بکارخانه بلور سازی و مفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چراغ شمع
 و دیوار کوب و کلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطیهایی سیاه
 و اسباب چای خوری و کار و دوچنگال و سینی و غیره میسازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با سنگ میسازند مثلاً یک تخت آهنی مسطح زیر سنگ می گذارند متعمر میشود دیگری
 متعش میکنند بعد در حوض میریزند منقش میکرد و در همین کارخانه بلور هم میسازند بعضی ساده اند
 و برخی را می تراشند و تراشیدن بلور استادی لازم است چرخ شیشه میچرخد اما تراش

بموضع بخاری میچرخد و بلند تر از آنست که میخواستند بیاورند البتة چرخ نکند و در آخرش میاید
 قریب دو نیست چرخ الکس تراش در کار بودند قدری حساب بلور و نقره از این
 کار خانه خرید و قیم بکار خانه آنکه می در این جا شسته های آهن سطح درست می کنند برای
 پشت باها و بخاری و ناودان و دو گوش و غیره اولاً لایت که آهن بی شکل و تری
 از کوره بیرون آورده میگذارند روی یکسندان بزرگ یکش بسیار بزرگی متصل
 بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یک نفر عمل لازم است آهن را با کا از این رو و آن رو میکند
 تا شکل مربع مستطیل شود بعد آن را زیر سنگند و یک میگذارند مستطیل ترش میکنند همین طور
 از این سنگند بنگند و دیگر میزنند تا بنازکی کاغذ کلفتی شود یعنی آن قطعه آهن محض میشود
 دو دوازده شش آهن سطح یکی روی دیگری بعد همه با کا از یکدیگر جدا گویا کرده میان
 یک صندوق بزرگ چدن روی هم می پاشند با نقره و در آهن در صندوق مذکور
 میگذارند آنوقت صندوق را تا بهیت و چهار ساعت در کوره گرم میگذارند و در آن
 کوره این شش های آهن سخت را مثل موم نرم می کنند که بهتری بخواهند تا کنند بعد میزنند
 بجای که در ضمای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده شتر
 می کنند بعد بعضی را بحال خود سطح میگذارند و برخی را مثل ناودان کوه و بر جسته
 می کنند خیلی تماشا داشت آن صندوق آهن و زین را در و نقره عمل با عانت و زحمت
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر چه در چرخ بخار بودی حتی خنجر نقره هم نمی توانستند
 آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آمده و شش بر سطح روزنامه وضع
 با سیم جدید با قدیم تفاوت کلی دارد و اولاً لایت شش مقوای بزرگی را بجزوفی که بخواهند

قالب می کنند بعد آن را روی منگنه گذارده قلع گذاشته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میریزند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود میریزد روی زمین ساعتی چهار
 ده هزار نسخه چاپ میشود و در روزنامه میفروشند برای شب شش و هزار نسخه طبع میکنند
 برای نقدش ساعت وقت نمیشد لازم است ازین جا که چاپ میشود بکفر عمیق میریزند
 در منگنه دیگر انجا همه تاشد و جای دیگر به بخت جرمست آدمی هیچ لازم نیست چیزی بکشد
 هر چه چاپ شود از دستکهای به دستگاه دیگر میرود و در واقع این دار الطبع مشیه از همه جا
 تاشد داشت همانجا چینی نزدیک است بر این جا است همین طور پیاده رفتم منزل شب
 رفتم تماشای خانه قصه و رفتی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 دخترهای خوشگل میان بازیگران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل مراجعت کرده سه شب به مشیت و چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تماشای موزه اشیاء قدیمه از قلیل صحنی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
 ساده و اسلحه مختلفه و تماشای چینی و سنگی و کچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدید بسیار دیده شد از آنجا بیرون آمده رفتم به کارهای بعضی
 تصویرخانه نهاد و پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار راسته و این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه عظمه را سوار کشیدند
 بودند قیامش را پرسیدم دوازده هزار لیره کلیمی میخواستند خیلی خوب کشیده بودند

این بود که محترم است خلاصه چند پرده خرید به بیرون آمدن چون جانی که نزدیکی قابل
 باشد و دیگر نبود تا شام از منزل بیرون رفتیم شب رفتیم به کنسیرت یعنی مجلس رفیع و سنا
 و آواز زن بلند بالایی حسینه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اختتام منزل چهارشنبه عیبت و پنجشنبه آمده خوابیدیم
 و روز آید زمان جاکن عالم و لور با مین رفته بمبیرک نوشته خواهش کرده بود
 امر و هفت را با ایشان صرف کرده بعد از نماز بعضی کارخانجات قابل را به نیم
 لند اینماعت بنظر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم و دوازده میل مسافت
 داشت طرفین راه تا بهر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد مثال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی بهم ریخته
 کرده بودند جنبش نیست که روی زمین را دین سبزه و گیاه زیاد روییده بودند مثال
 آتش متفصل از دو دوش های کارخانجات بالامیرفت از دور مثل این بود که تمام این
 امتداد و ایهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 در این امتداد زیاد است بی قیمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین میفرستد از خرج بخار و انجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهر وارد استامبول
 شدیم حاکم شهر رئیس مجلس را با تبه کالسکه بموقف کالسکه بخار فرستاده بودند پیاده
 شده اول رفتیم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جبرای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و شستن سر و صورت سحر نماز فتم نماز خوبی صرف شد نماز را در بالا
 خانه چیده بودند پائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کثیر و غیر
 جمع شده آنجا نماز را می کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از نماز با حاکم جلوس بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمودند من نطق مختصر
 کرده گفتم ای برادران دولتمداران از دیدار شما نه فقط خرم و خوشنودشدم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به ورسیر رفتم شخصی روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر نکلتان بپند
 دست بدست هم بدیند کدام دولت یا ملتی زبهره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه میفکنند منم باروستائی مذکور متفق الرای و مستحق القول هستم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب نطقی به آواز بلند کردند بنی
 بر شینت و رو دمن و اظهار یکجانشی و داد و بد پائین آمده حاکم و من در یکت در شکر
 و باقی همراهان در کاههای متعدد و عقب سر آمده رفتم اول بکارخانه آهنکری این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پرمنگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و چرخهای این جا
 بزرگتر و عدد دستکاهها بیشتر است آهن کداخته را از کوره ها بیرون آورده مثل
 آب در قالبها سیرختند تمام عجایب کشف و حکمه های آئینین و شستند زمین کارخانه
 نیز از آهن بود از هر گوشه و کنار آهن های کداخته بود که از یکت کوره بکوره دیگر یا از
 یکت مشکته بکنکته دیگر برده میشد مثل جنم کارخانه کرم بود خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده فتم به کالری نشاء و پرویده های بسیارنا در دیوار با نصب کرده
 بودند در همین کالری نیز سوزۀ هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده فتم
 به مثل جای خورده توقفگاه راه آهن شتافتم حاکم شهر نیز محبت نموده پستاسیون
 همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسه راه افتاد با حاکم و دیگران
 خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پنجم شب و ششم شهر و محله

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاه کاهی می بارید بعضی از مسافرینی که جندی
 بودند در همانخانه برای رفع امراض خود مندرل کرده بودند رفتند خیلی خلوت شدیم
 از مندرل بیرون رفتم چون چایا بطرف هندوستان میروند انب و انتم کار از
 پیش برداشته امروز نوشجانی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مراجعت کنم و میترسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم شدیم
 تازه که قابل تذکار جمیعۀ مسبت و مفهم باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسه بخار بعد از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم کسوف در که در حقیقت
 تحصیل گاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استاسیون آنجا صرف کردیم یکماعت بنظر مانده وارد
 شهر لندن شدیم زمین هید پارک قبل از رفتن به درویت وچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطۀ چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود و ساعت نظر گذاریم

پرفیور کسمور و غیره آمده با ایشان نماز صرف شد بعد از غذا صحتی متفرق شدند
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منم با حاق تحریریه رفته
بقیه نوشته جانی که بایست بهندوستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه طسبت و هشتم

امروز صبح در هوا غلغلگی بود کم بقدری تاریک شد که در اطراف و راه رو با
چراغ روشن کردند از طرفی بوی گاز هوا را خیلی بدبو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند صلا
تا ظهر تاریک بود بعد یک شنبه طسبت و نهم بدرج روشن شد
از منزل بیرون نماندیم هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

دوشنبه سی ام

تجاشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما افکار و اشجار بسیار که
باز محنت زیاد از اطراف و اکناف عالم جمع کرده در کلدانها و گرم خانهای این جا
گشته اند همه در صحرای و جبال هندوستان و ایران خود رو میرویند بعضی از نباتات
که با وجود محنت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه در
و برنج و بارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کالین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوچه ها کم عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسه داخل شود از طرف
مقابل هم یکی دیگر بیاید یکی از هفت لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
جمع تجارت معتبر و بانکها و ادارات مهمه همه در خود شهر لندن است

روز سه شنبه غره شهر محرم احرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غزال باس ماتم پوشیده نوحه ولایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد و نذر سال گذشت از حکایت محسنون بنور مردم
صحرانشین سه پوشند اگرچه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه اقامت در لندن
و عدم سبب نتوانستیم عزاداری نمایم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکیت بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشاخانه موسوم به پرنس متاشای بسیار خوبی در آوردم مقصود دختری بود که از
پدر ارث زیاده بدور رسیده بود چون صغیره بود و مال بکلیت نفرتا جریودی سپرده بود
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع بیودی بواسطه کثرت مال بکلیت آمده بود
و دیگری آرزو بدیده انداخته اند اتفاقا دختر شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بحد بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از بیودی بکلیت
ادعا نموده تا دینار آخر اگر فیس بسیار تماشا داشت پرده های بسیار علان نشان داد

بخصوص پرده که صورت دریا و جازات و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی محکم کشیده
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم
رُوز جمعه و دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی همان بود و بعد بشارت حسری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان بهم در یکجا جمع شده باشیم
مجلسه کا پیتان کلارک و زوجه اش کا پیتان سوتر لاند و زوجه اش سیتزک و زوجه اش
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بجهالت هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعوین فستند منم منزل رفته خوابیدم امروز عصر میرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتاب میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بهتیه ایران بیکت جلد کلستان و دوسته جلد کتب دیگر که بحروف
مقطعه مخترعه خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بودند همچنان
دل قبول کرده اظهار استنان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان آسهل و
انسبست از خط واسموله مروجه اش الله و رواج کلی خواهد یافت

رُوز شنبه سیزدهم

صبح دل دروغ بینی دست داد فرستادم طبیبی حاضر کردند خیلی قابل بود بیک جزئی
و داد فاشد اما سینه درد و سرفه که از یکماه قبل عارض شده بود بسنوزیابی هست انواع
و اشام مسخوف و جوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب هوا
رفع بشود تا زو که قابل مذاکره باشد اتفاق بنقاده و اکثر صابون جی مولف روزنامه نخله

برای نهار مدعو بودند آدم بسیار خوبی هستند بسیار با نسا عربست چندین زبان حرف میزنند
 بنحله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شبته چهار دو بهم با نور لازم پر دختتم
 صبح از خواب برخاسته صرف نمودم بعد لباس پوشیده دست حرکت شدم بیک شام
 نیم به ظهر مانده سوار شده راندم به سمت توقفگاه کالسکه بخار منوم به و یکتور یا نیم ساعت
 راه بود حسیع بند میان متوقف شدند که برای تحصیل آمده بودند سرستیش حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جاسز و غرم بود از شهر مای چتر
 و جاتا م که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای متغیش معروف است
 که نشستم میگویند کانتربری اول شهر است که بنخل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق وعظ کرده مذهب عیسوی را رواج دادند کیست از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و ویرگشتی حاضر بود شسته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 جہازات در معرض خطرند و کاهی شدنی هوارا متیکیر که مسافرین کشتی میگیران میشتند
 البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست ممکن است به تل یا تپه خورده خورده شود اما
 الحمد للہ امروز از سعادت بخت هم هوار روشن بود و هم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که کشتی نشستیم قدری توج داشت اما بعد خیلی آرام شد و ساعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفه رنگ و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد عالمی شد جدا گانه
 همانجا خانه خوبی بود غذا صرف شد بعد از نیم ساعت کالسکه بخار حرکت کرد طرفین راه

تمام پراز حاصل بود بعضی از خلافت سوز میزد و برخی را در کرده بودند از این بندر
تا پاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
حاصل خیر است اگر چه اغلب خاک فرشته همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
استاد گشت و ذرع زیاده میشود ساعت هشت شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ دکان
و بازار از کثرت الکله بسته و کار نمایی روز روشن بود همراهان همه بودند با ستیاسی ستر
فرون که روز پیش به متصل خواهد شد میستراک همراهی کرد تا این جا بنحی مستقیم فستیم به مثل
گشتن مثل زعم بیاری بزمین همانجا تنای پاریس است تمام نیم گشت و سندی از نخل و پودا
عمه پارچه بای ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
روز یکشنبه تمام تماشایا ننایند بود یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نهار رفتم تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابداعات
بذار و آب بنفوس چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است جای پرده بود و منظر شهر
پاریس در عینی که شکایت می کردنش بیک کلوله دیواری خورده خراب کرده بود
و اطراف آنرا دود و احوط کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بچ خود را
بغل گرفته و از میگرد و بچگرد کالسکه می میخیزد نگاه می کرد و پای سمش که کلوله خورده و
خون میرنجست همان بخاری که از خون گرم میخیزد پیدا بود پس از تماشای و خط بسیار رفتم
کلیان و چنگی که موسوم است به بوا و بولن آیشار خوش نمایی آنجا است مقابل آبشار

فرو خانه با صفائی است چای صرف شد در ضمیمه چای شد دیدم جمعیت
 کثیری در کالکه های متعددی آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از اهل شهر است
 عروس و داماد با همانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعرس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و بیست
 و یک نفر انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل شام خوردم بعد
 از غذا رفتم تها شاخانه گراندا پذیرا اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما تشکر کرده
 و بازی و رقص هندی و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشرح و بیان
 نمی آید حتی بهترین تماشائی بود که در محالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت برتوی که پارسال به هندوستان آمده بود شخصی آمده استخصاً
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفتم روز شنبه او کنت مغزی البیه که
 سیلاق رفته بود مکراف کرد ایشان نیز محبت نموده طرف عصر بدین من
 آمدند شب با مغزی البیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان شریف و نجیب هستند
 می گفتند ماه آئینه برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشد زوی نهاد
 روز چهارشنبه هفدهم
 امروز حالم برهم خورده نتوانستم هیچ از مسندل بیرون بروم تمام شب بیدار بودم

همان سینه در دستنوز باقی است بجای رنغ نشده سرفه قدری است که شما غنیمتوانید

روز پشینه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیر فضل است اکثر پاریسی ها به سیلابات رفته اند چندان
هوا خشک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مرجهت کردن
آنها شهرزود است سه چهار هفته دیگر مرجهت می کنند افسوس است که من قشنگ
و باید زود به هندوستان برگردم بچخال قبل که بفرنگستان آمدم تمام اماکنی را که قبل
تماشا بود از قبیل مقبره ناپلیون اول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت
دیدم ام بهرمان را کفتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز میسر فرود آمدن

لندن بیرون آمدم روز جمعه نوزدهم بود شب رسید

بعد از نماز سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم غلبه جایی
شهر بخصوص در هر چه راه چمن و باغ و حوض و قناریه دار است شهر پاریس از حیث
جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از باب نظافت و عمارت
و خوبی منظر و تعداد چراغهای گاز و برقیه بهترین شهر با محسوب میشود شما از اکثر
قنادیل گاز و الکتریک چون روز روشن است تمام قنوه خانها و اکثر دکا کین تا طلوع
فجر بازند اغلب فرانسوی ها برای خرج کردن در قنوه خانها و میخانه و ضیافت
دست و دوشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند
پس اگر دشمن مفصل به همان خانه معاودت شد ساعت هشت و نیم شام خورد
سوار شده رفتم طرف استامینون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خوابیدم هوأنا رکیک بود چیزی دیده نشد

روز ششم بیستم

تا ظهر در خاک فرانس میراندم طرفین راه سبز و خرم بود نسیاعت از ظهر گذشته دخل
تلی شدیم که اطول غارهای مصنوعی عالم است تجا و از نسیاعت طول کشید تا
از سوراخ کوه که ششم در او اخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی تعبیه
کرده اند از میان آنها قلل حمال پوشیده از برف یکی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که گاه گاهی در ظلمت پیدا شود عالم خیلی غریبی داشت از قرآن مقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یک نفر ایتالی از سمت ایتالیا بنا کردند
شکار و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس برگزگوه رسیدند نوک متنه شان یک
و جب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شدند و دست یکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند و ساعت
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کند اجزای کرک احوال و انتقال مسافران را می بینند که هر کدام کمربند دادنی است
حق خاک بگیرند چون چسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان فرستند بجا شکار
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت بکجا یشی که دارد ششک و پاکیزه است
جلو تمام دکانین ایوانهای مسقف است که هم آفتاب و هم از باران محفوظ می ماند
در اکثر جا های شهر تماثل چدفنی و سنگی مال سلاطین و بهادران معروضت بعضی عمارت
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستون ها از سنگ مرمر بود و روی در و دیوار کمر

عمارات مجتبه های مرمر دیده شد بسیار خوب تجاری کرده بودند جمعیت شهر سیصد نفر
 نفر است بعضی کوچه برای کاری کم عرض است شوارع عرض سینصد و دار که
 دونه کالسه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانی نه
 که مستامیون است صرف شد یک ساعت بعد کالسه نشسته راه افتادیم چون شب
 بود چیزی دیده نشد از سوراخ های زیاد و پلهای متعدد که ششیم ساعت یازده در آن
 کشیدیم این قطار کالسه خیلی تکان داشت دست خوابم نمبرد
 روز یکشنبه بیت و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدیم دست چپ دریای آدریاتیک است معلوم
 شد سه چهار ساعت است از کناران می گذریم دست راست اکثر باغستان و
 تاکستان بود خانه های دهاتی زیاد در این است را دیده شد بسیار است و بدنام گویا
 اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استامیون ها کوچک و بی سقف بودند
 نمار ماکولی پیدا شد بیک استامیونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری
 مرغ منجته و گوشت پیدا شد کرفه آوردند در کالسه خواهی نخواهی صرف شد شب
 نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خان
 ایتالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد و از کالسه بخار پیاوه شده سوار
 کالسه ای شده رفتیم به اسکله شستی پنج ذری ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود
 ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمشغول
 به بند و تمان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر ماکولی صرف شده بود این جا به شور با و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافرن تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لنگر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه شبیت و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالایی عرشه رفته بخاندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه شنبه شبیت و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا البتة در چنین جایی که بحر آب و مسافرن چیز
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل تذکره و تحریر باشد شبیت قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کا ندیا که متعلق بیونان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پرواز نمود
هر چند این جزیره تا مش کوستان است ولی از دور بسز و شاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است سببش معلوم نشد احتمال دارد از شاخه کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسرقت هوار و بحر میت دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کوئی جلّه تابستان است شب را از شدت گرمانند در حجره بخوابم
کفتم رخت خواب به عرشه کشنی بردم یک ساعت از نصف شب گذشته کم کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از کرما خلی کلکه گردن علاوه بر کرما از طلوع فجر مکنس زیاد دی پیدا شده بابا دیشد

روز چهارشنبه بیت چهارم

امروز از دیروز کمتر است مگر آن است بالای عرشه رفت و نه می شود در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق خیس شدم اصح من شقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با دزن بکشند همین طور کردم فی الحکله تقصیری در مزاج
پیدا شد والا اگر مازدکیت بود هلاک شوم خلاصه سر داری هست که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را پیش
برد این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکنند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هفتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو بیت و هفتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دو بیت و هشتاد و هشت میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که سیرعت کشتی میفزاید و نه باد مخالفی دید
که از سرعت آن بکاهد بهمان میزان که معین شده است رفت کاپتان کشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می باید ولی ساعتی دویست و بیست و یک بلکه کمتر بیشتر زفت غذا
که در این کشتی دادند نجوش مرکی همان غذائی است که در حجب از پیشاور دادند بعضی
از مسافرین زمره میگردند که پیشی مختار زرنات و چاکبانیستند ولی حق بدستند
زیرا که عدد پیشی نشان محدود و عدد مسافرین متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این با ستر حد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت نمائد
پنج یاسی نفر را بگذراند بر سر و به نوبه با الحکله امروز را چون روز قبل سیر بردم

روز پنجشنبه بیت پنجم

یک ساعت و نیم بطهرمانده بخمکی رسیدیم کالکه بخار حاضر بود بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس را ندیم طرفین راه تا مسافت زیاد می بجز کرد و غبار و بیابان شوره
 زار چیز دیگر دید و نشد همین طور سیر فیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و دتل
 عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وارد زاکا
 زکیت که یکی از منازل سر راه است شده نماز خوبی صرف شد بعد از نصف ارماز
 سوار کالکه شده را ندیم در بعضی جاها کت تک سبزه و حاصل بنظر می آمد و دشت
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود جمعیت کثیری نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان می رفتند بودند در قایق نشسته را ندیم بطرف کشتی مونسوم
 به ویکتوریا که در دوسیل انکر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جازپیانو و کمپانی است و اول دفعه است
 که بطرف هندوستان می رود تمام اطاقها و راهروها و بالا و پائین کلاً با چراغ
 برقیه روشن می شود سفره خانه تماماً از چوب شمشاد منبت است اطاق سیاه کار کشی
 اطاق بلور اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز کر فخانه و غیره هر کدام
 دود و در کمال لطافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه تخرکی است
 طولش ۴۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار اسب
 دارد و ساعتی بجد میل مسافت طی می کند علما کشتی از کاپیتان گرفته تا ذکا
 اندازد و میت و شخصت و نه نفرند چند روز قبل که از اسکندراندر حرکت کرد و حال
 منصدفنر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرست بود با اجماع یک ساعت از

نصف شب گذشته راه افتاد و در پاش کف دست صاف و هیچ باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا فقط چیزی که باعث کسالت مسافین شده و ای جاربجر احرار بود و

جمعه شب و ششم

امروز هم هوا مثل دیروز گرم است تا ظهر ۵۱ میل مسافت طی شد

شنبه شب و هفتم

در شب هوا ابتدائی گرم شد که ما فوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خواهیم
تا امروز ظهر ۵۲ میل راه پیوده شد و ساعت ظهر مانده چهارم از پی دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این جازده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی ما آن
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه کفنی

یکشنبه شب و هشتم

امروز نیز بخیر آب و کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۵۳ میل راه پیودیم

دوشنبه شب و نهم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشت و وارد لنکرگاه عدن شدیم کشتی لنکرانداخت
بعضی از مسافین کناره رفته شهر را تماشا کنند منقول است و دور یا چه مصنوعی در
این شهر هست یکی بالایی دیگری تاریخ بناشان معلوم احدی نیست از قرینه میگویند
متجاوز از هزار سال می بایست تاریخ بنای این باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من چنین این جای پاده شدم میل نکردم دوباره بخنکی بروم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان آبی هم شهر عدن ندارد که قاب

زیست و تماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مددکار میخانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت مدخل از ابو بکرمی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های آنکلیک
مرا که با او زیاد مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کامپتان کشتی مونسوم به
کامپتان جرج فردریت گیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر در عمل ملاحی برای باز ماندگان وی فرستادیم از دیر روز ظهر تا
نصف بھنهار امروز رسید و پنجاه و چهار میل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت مندا و له کشتی قدری کاسته شد .

روز شنبه سی ام

دیشب چون یالی کد گشته کرم نبود چونکه داخل اقبانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زوری آید تا امروز ظهر کلیتا ۲۵ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود برو و نزدیک غروب آفتاب ما بسیاری
متعد و در یک قطار از آب بیرون بسته بغاصه یک یاد و ذرع باز در آب غوطه خورد
یکی بعد دیگری همه سفید نقره مصقل از دور برق میر وند خیلی تماشا داشت
روز چهارشنبه غره شهر صفر صفر

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر رسید و شتا دو
چهار میل راه طی شد مسافرین چهار امشب مجلس رقصی فراهم آورده بودند تمام خوانین
البته لطیف پوشیده آرایش زیاده بخوابسته بودند دو ساعت مجلس طبل کشید خیلی خوش گذشت

رُوزِ چَشمِبه دُویم

در شب هوا بسیار سرد بود و بد شدنی که دم صبح محتاج به لحاف شدم و اسطشب قدری
 با مخالف و زید بقدر دیر و ز راه طی نشد سیصد و شصت و نیم میل فتم با وجود باد باز خوب
 رفت این قدر باز سرش کاسته شد چرا که چرخ بخار بقدری بزرگ است که در کمال استقامت
 مقاومت این نوع ریاچ را میکند شش کوره و سی و شش دیکت بخار دارد و کوره یکی
 نیز است که اگر اتفاقاً سائحه روی بدید یکی بار اتوی کار می آورند جائیکه کوره بار اکا
 گذاشته اند و سی درجه حرارت دارد اگر بقدر دوزخ از کوره باد دور شود هوا می خشک
 بواسطه باد کثیر داخل میشود کارخانه می متعدد در این چهار است از قبیل دستگاه چرخ
 برقیه و نج سازی رُوز جمعه سیم و آهنگری و نجاری و غیره

از پریش هوا خشک شده اما با بنیتوان در حجرات خوابید زیرا که قایل برقیه متعدد
 تمام حجرات را خیلی گرم میکند آنست که بطرف دریا منافذ دارند و نمی بکشد خوب اندو
 آنها که هیچ پنجره ندارند بجز در بسیار گرم و خفه اند جزا اینکه در این است و آمد و شد می کنند
 لازم است تمام حجرات پنجره دار باشند فقط عیبی که در این کشتی متصور است خشک و پیری
 حجرات آن است و الا از همه بابت منعم و مکمل است تا امر و نظیر سیصد و شصت
 میل مسافت طی شد طرف مغرب بقاصله سی چل قدمی بننگ بزرگی دیده شد مثل
 فیل آب را حرکت میداد این نمایش برای چهار زات شرعی دگامی هم برای دودی
 کوچک

شنبه چهارم

چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه بمبئی شدیم قایق دودی حاضر بود سوار

شده و تتم بهمانخانه گشت و سیرن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر
 و پاکیزه تر ساخته اند این جار و محامخانه کردند علی ای حال بعضی از بهرامان و نوکران
 که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بحیدرآباد رفتند
 بجای تهنیت دیگران از حیدرآباد آمدند پنجم یک هفته اینجا اقامت نموده بعد میروم
 حیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی چند روز قبل خشک بود ولی هر
 وقت که بمن بی می آیدم (یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یا فتم
 بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با بهرامان و کردار
 کنار دریا روز پنجشنبه پنجم و غیره گذراندم

شب منزل حجج علی قاضی عدالتخانه بمینی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
 شب آنجا بودم بعد جمعه و بهم منزل معاودت شد
 شب سرافراکت سوئیس پیش می و سیرتلی بنده منزل آمده شام باهم صرف
 نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم تکریر باشد روی نماند
 مزاجم قدری بر بهم خوردار من منزل سیزدهم نرفتم

یکشنبه دوازدهم

نهار را منزل سرافراکت سوئیس موخو د بودم خانه بسیار عالی دارند از دو طرف
 مشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرده است کف ایوانها مسرویش است
 بانگ مرم بسیار مصفا و خشکست طرف عصر اظهار نمودند برویم دهنه زردوشین
 را بنیم اگر چه من یک دفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم و ملاقات

دهنه بسیار جای مریغ با صفائی است در حقیقت قابل منیت اینچرا غارت دولتی
 بسازند در این مخطوطه که باغی است خوشنما پنج برج است همه شبیه یکدیگر شرح یکی از اینها
 مجملًا برای اینکه آنگهی بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب سیصد پا محیط داخل هر
 برج است و همه مفروشند با تخته سنگهای عظیم لغتشی در زیری کرده اند که ابدًا قطره آب
 بر زمین فرو نیفتد و دور تا دور بقطار جاها ساخته اند که هر یک معروفست بنامی بنا
 بنسب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور دویم مال اناث تیم مال اطفال است و قتیکه جد مرده را در یکی از دهنه
 های مذکور جا میدهند و را بجلی برهنه می کنند مستند باین معنی که چون ما برهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا عمقش
 مفروشست از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها گوشتشان را میخورند
 میریزند و قتیکه جدا آدم را در یکی از دهنه ها جای میدهند بفاصله یک یا دو عست
 لاش خورهای متعدده که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخورند
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج می ریزند بواسطه هوا و باران بتدریج خاک
 میشوند تمام عظام اجساد و ضعیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور باید مخلوط
 شوند که استخوانها را و اختصاصی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند در کف چاه چهار زیر نقب
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شش فذغال ریخته اند آب باین اول
 روی استخوانهای گردن شده ریخته از آنجا داخل نقب میشود و تصفیه میشود بعد بر زمین فرو
 میرود بنا بر عقیده زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین ملوث نشود و این

که ابتدا تصفیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین که در حشرات الارض
جمع شده آنرا بتدریج و بتألی میخورند اینک لاش خور ها را اشخاب کردیم از این بابت است
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را بهم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از غنا صریحتر میدانستند محض اینک عصاره
مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن می نمایند و نه چون هندو میوزانند و نه چون برهمنیان
در آب رود می اندازند و حتی الاسکان دهنه با شان را در قلل لال یا رُوس جبال میپاشند که
آب باران که از روی اجساد مردگان میگذرد و سهولت داخل زمین نشود من کفتم تمام این
رضاحت و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خور ها که گوشت مرده
میخورند فضلا نشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورند پس نجس
علاوه بر اینک زمین را ملوث تر می کنند نباتات را بهم که از آنها آفاست نجس
می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشبا بر نشینند و دهنه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه محض مقصودند آشتی مناظره و مکالمه
کنیم هر کس را می دارد علاحد و ندیدی جدا گانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آل

روز دوشنبه نیز دهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود قهقهه کالسه بخار موموم به و بختور یا استمسیون که
بهترین جوهر گسترین استمسیون های عالم است رفته سوار کالسه شده بطرف پونه حرکت
کردیم دو ساعت این شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم هیچ چیز حاضر نبود و در منزل شست و شو کرده شام خوردم چون

خسته بودم روز سه شنبه چهاردهم زود خوابیدم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشته بطرف حیدرآباد فرخنده
بست یکا دوکن راه افتاده شنبه عصر بسلامتی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی

بجای آوردم
و استلام

انتخاب مسافرت نامه شکنج تمامه جناب مستطاب عظمت و جلالت
انتخاب صدر افزای عزت و جلال مستدین عقل و کمال برانزده مسند
وزارت و فرزنده مصدر صدارت کوهر پاکش سرشته سحر واز تمامت
علوم با خبر است بکالات ظاهرو باطنی سلم چنانچه بعلومالات پیشال
و اقران مقدم تا بر مسند عوارف احکام نشست بنیاد زخارف اعمال
از میان برخاست چنین چنین کمال و جویا را قبال مکر ملک بنجواب با فلک
در آب بنید و فصاحت کلام و حصافت مقام و محامدا شفاق و علونب
و سموحسب و انعام نبی پایان و احسان نبی استنار و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه موافقت و شیوه مجالست و عقل و کیا ست هوش و فرست
کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابر نیست با این بلند مرتبه
و ارتقاع مترتک چنان با غنی و درویش و بیکانه و خویش سلوک و رفار
بنماید و آنان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت انرا که چشم
اسیدی است بروی باز باید و هر گز دست تمنائیت نبوی او دراز آید

اغنی اجل الاکرم افخم نواب محمداً الملک عماد السلطنه مد ظله العالی که فنون
ادب برادار و صنوف لطایف را بهار عالم آرا این کوهر عظیم از شرف و نبی
همت او این درتیم از جدت طینت او ست که رشک چشمه حیا و فتح عیتر
خویشمان است طراوت الفاظ و حلاوت معانی نشان قوت رمانه زنجیر
و جواهر عمان را منفعیل دارد بتأیید ذوالجلال و یمن اقبال سرکارشان این
دولت خواه میزرا محمد ملک الکتاب بزور طبع در آورده
و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش داشته

امید که ظل عاظمش مدد و یار دهره

فی شهر رمضان المبارک ۱۲۵۱

بجلا اقل اندکان بنیرا

محمد علی شیرازی

مد